

ضمن گفتگو با زنان مشخص شد که بسیاری از این جداییها، به دلیل وجود زنان دیگر یا تمایل مرد به اخاذی از زن خود است که اندوخته یا ثروتی دارد. اکثر این مردان، زن را از خانه بیرون می کنند و پیغام می دهند: «به خانه پدرت برو تا پیام تکلیفت را روشن کنم» این رفتار از مردانی با تحصیلات متفاوت دیده شد. در این حالت، زن به اجبار به خانه پدر یا یکی از خویشان خود پناه می برد و بدون آنکه واقعاً قصد جدایی داشته باشد، سعی می کند مرد را از طریق درخواست نفقه و مهریه یا گرفتن حق سرپرستی کودک تهدید کند و تحت فشار قرار دهد. مردان نیز به این تهدیدات به صورتهای مختلفی پاسخ می دهند: گاه از خود نرمش نشان می دهند و با ملایمت با زن خود رویرو می شوند و گاه مدتی طولانی به سراغ او نمی روند و احتمال دارد که در این فاصله با زن دیگری آشنا شوند و از او تقاضای ازدواج کنند. اکثر مردانی که زن خود را کتک می زنند، پس از طلاق دادن زن اول یا بدون جدایی از او مجدداً ازدواج می کنند که در این صورت، امکان آشتی یا رجوع کردن، برای زنان کمتر می شود و آنان سعی می کنند دست کم مهریه یا نفقه خود را دریافت کنند. اما زنانی نیز با وجود چنین شرایطی، هنوز مایلند با شوهر خود زندگی کنند. مانند اعظم که با آنکه شوهرش طی دوره های جدایی با زنان دیگر معاشرت می کرد و در حال حاضر، طبق گفته او زنی را عقد کرده است، مایل نیست از او جدا شود.

مردانی که با توجه به ثروت یا اندوخته زن، زندگی را بر او سخت می کنند، برای جدایی تقاضای پول دارند: «شوهرم گفت: بعد از این همه سال زندگی دست خالی هستم. دویست هزار تومان بده طلاق بدهم. بعد از جدایی، وقتی که نیمی از این پول را خرج کرده بود، تقاضای آشتی کرد و باقی پول را به من برگرداند». اما مرد دیگری نه تنها حاضر به پرداخت مهریه و نفقه به زنش نیست، بلکه از او دو میلیون تومان هم دستی می خواهد.

چنین به نظر می رسد که ازدواج برای زنان پیوند مقدسی است و خود قدمی برای ناپودی آن بر نمی دارند. آنان در این راه مشقات زیادی را تحمل می کنند و آن قدر به وضع موجود خو می گیرند که این گونه زندگی برایشان عادی می شود. اما با آنکه همیشه ترس از کتک وجود دارد، گمان می برند که این رفتار جزئی از زندگی است. کما اینکه عده ای عقیده داشتند که در صورت ازدواج مجدد، امکان دارد همین وضع ادامه داشته باشد. در نتیجه بهتر است به سبب ملاحظات بی شمار، وضع فعلی را با همین شوهر خود ادامه بدهند. اما با توجه به اینکه عقاید و ملاحظات زنان در طول زندگی عوض می شود و خصوصیات ویژه ای کسب می کنند، باید توجه بیشتری به این امر نشان داد. مثلاً در اوایل ازدواج هیچ دختر جوانی به فکر جدایی

نی افتد. زیرا همان طور که اشاره شد، گمان می کند که زندگی همین است و وضع بهتر خواهد شد. عده ای هم چون تجربه طلاق در مورد یکی از اعضای خانواده آنان وجود دارد، از فکر کردن در این باره رویگردانند. سپس پای بچه ها به میان کشیده می شود. زیرا زندگی بچه در کنار مادر، حتی اگر شرایط خانوادگی خوب نباشد، بهتر از جدا شدن مادر است. در این میان، از بچه برای ترساندن مرد هم استفاده می شود. چون گمان بر این است که مرد قادر نیست از کودک خود مراقبت کند. مثل شهره که اظهار می کرد: «می ترسید بچه را به او بدهم و از خانه بروم» یا مثل اعظم که با آنکه دختر کوچکش نزد خودش بود، در اثر مشاجره شدیدی که با شوهرش انجام داد، کودک را به او سپرد: «فکر می کردم بچه را يك هفته نگه می دارد، بعد خسته می شود و او را پرمی گرداند». در حالی که شوهرش هشت ماه است که از کودک نگهداری می کند.

در مرحله ای که با بچه یا بدون آن، زندگی به طلاق می انجامد، مسائل اقتصادی و حرف مردم مطرح می شود. در نهایت، در سنین بالاتر، وقتی که يك زندگی مشترك در آستانه پایان قرار می گیرد، زنان مسئله تنهایی را مطرح می کنند و آینده را در پیری و تنهایی و بی کسی مجسم می سازند. طبیعی است که مشکل اقتصادی، مشکل حادی است. در بسیاری موارد، خانواده از طریق کمکهایی که ارائه می دهد، به مقابله با این مشکل می پردازد. گاه نیز اشتغال زن مشکل را برطرف می کند. اما زنانی هم که مشکل حاد اقتصادی ندارند، با مسائلی از قبیل غیبت کردن دیگران و مزاحمت مردان، چه به صورت خواستگار و چه به اشکال دیگر، مواجهند. جو عمومی جامعه نیز وجود این زنان را به سختی تحمل می کند و تا مدتی طلاق در مورد آنان به صورت عملی ناپسند مطرح می شود. زنانی که دختران بزرگسال دارند، بر این باورند که جدایی آنان، بر آینده دخترانشان تأثیر می گذارد. مشکل زندگی در تنهایی و بدون ارتباط با دیگران نیز بر آنان فشار وارد می کند. زیرا حتی در سنین بالا و در صورت داشتن مکان مستقل نیز خود را به طور مداوم تحت نظر همسایگان حس می کنند. این مجموعه عوامل، به خصوص با تفکر رایجی که تحت عناوینی چون: «بخت من همین بود»، «من به سرنوشت اعتقاد دارم و شاید سرنوشت من این باشد»، «از کجا معلوم که ازدواج دوم من هم همین طور نباشد»، به بیان چنین سخنانی منجر می شود: «هرچند که در ابتدا قبول کردن حرفهای شوهر و اطاعت بی چون و چرا از او سخت بود، مطلب را پذیرفتم. بدی شوهرم را هم پذیرفتم و در اثر این پذیرش، راحت تر با قضیه کنار آمدم و خودم را با شرایط وفق دادم».

این شرایط سؤالات فراوانی را در ذهن ایجاد می کند: چرا این زنان با وجود

كتك خوردن، و حتی به کار بردن اصطلاحاتی مانند «وحشتناك بود»، «غیرقابل تحمل بود»، بار دیگر حاضر به قبول همان شرایط می شوند؟ آیا این گفته اعظم حقیقت دارد که «فشارهای جامعه سخت تر از کتکهای مرد است»؟ یا واقعیت در رفتار انفعالی زنان نهفته است؟ زنانی که در شرایطی رشد کرده، آموزش دیده و با هنجارهای زندگی روبرو گشته اند که همیشه مردان را فعال و زنان را پذیرنده رفتار مرد نمایش داده است. آیا وجود نگرش اجتماعی در مورد بی اهمیت شمردن خشونت خانوادگی به ترویج چنین تصویری کمک می کند؟ نگرشی که مطابق آن، به هر حال مرد كتك می زند و حمایت نکردن مراجع رسمی و قانونی نیز که به گفته این زنان «همیشه حق را به مردان می دهد» در ایجاد چنین نگرشی دخیل است؟

نکته ای که بسیار مهم است و حتی در میان زنان دیپلمه و بالاتر نیز به چشم می خورد، ناآگاهی از مسائل حقوقی است. زنان به هر دلیلی، خواه کمبود اطلاعات و خواه کمبود علاقه، قادر به توجیه منطقی مسائل حقوقی مربوط به طلاق خود نیستند و در دادگاه نیز به صورتی مبهم از حق و حقوق خود سخن می رانند. آگاه نبودن از مسائل حقوقی و بیان نکردن مطلب به صورتی که برای محکمه قابل قبول باشد، در دادگاهها برای آنان مشکل آفرین است. طبق اظهارات يك قاضی که مدتها در دادگاههای خانواده فعالیت می کرد، مردان قادرند دلایلی منطقی برای رفتار خود ارائه دهند. اما زنان در جزییات غرق می شوند و مسایلی را مطرح می کنند که قاضی نمی تواند بر اساس آن رأی صادر کند. طبق گفته این قاضی، با آنکه دادگاه درك می کند زن مظلوم واقع شده است، به اجبار و بر اساس قوانین موجود، حق را به مردان می دهد. نکته ای که در این اظهار نظر نهفته است این است که آگاهی زنان از مسائل حقوقی بسیار کم است. اما آیا همین نکته به این معنی نیست که چون در قوانین ایران حقوق مردان زیاد است، هر دلیلی که مردان ارائه بدهند دارای پایه های قانونی است؟ زیرا در بسیاری موارد، از دادن هر نوع حق و حقوقی به زن خود، که به سبب كتك خوردن در حالت جدایی است، خودداری می ورزند. راه حلی هم که قاضی برای گرفتن نفقه پیشنهاد می کند تمکین است. «قاضی گفت تمکین می کنی؟ به دروغ گفتم که تمکین می کنم. آنوقت گفت برو خانه، اگر تمکین کردی، نفقه ات را بگیر. وگرنه حق بر آن نداری» (اعظم). واقعیت این است که اعظم برای گرفتن انتقام از شوهرش با تهدید او به دادن مبلغ نسبتاً گزافی (در حدود ششصد هزار تومان) تحت عنوان نفقه، سعی داشت کاری کند که دیگر از او كتك نخورد. اما راه حلی این چنانی، مناسب حال او نبود. زیرا می دانست اگر نزد شوهرش برود، دوباره كتك خواهد خورد. قاضی هم نمی توانست برای حل این مشکل، رأی دیگری صادر کند. تنها کمکی که

قاضی به او کرد این بود که گفت: «اگر دوباره كتك خوردی، نزد من بیا».

گفتار زنان به این سبب دارای پایه های قانونی نیست، که قانون هرگز در این موارد فکری برای آنها نکرده است. در دادگاه، زنان با توجه به تجربیات زندگی از آنچه که برای آنان اتفاق افتاده و رفتاری که آزادی و حقوق آنان را به عنوان يك انسان مورد تهدید قرار می دهد، صحبت می کنند. اما يك دختر جوان، در اثر پیمان ازدواج، حتی را به اجبار به شوهر خود می دهد، که خود از آن خبر ندارد. بدین ترتیب، حتی زنانی با تحصیلات بالا، مانند اعظم که لیسانس به است، می گویند: «احساس می کردم که نمی توانم آنچه را که می خواهم، بگویم. در صورتی که شوهرم با استناد به ماده ۱۱۳۳، که مرد هر وقت بخواهد می تواند همسر خود را طلاق بدهد، خیلی منطقی حرف می زد».

آنچه که ارائه شد، نتایج اولیه يك تحقیق در حال اجراست و از آنجا که نمونه مورد بررسی کافی نیست، نمی توان در این مورد اظهار نظر قطعی کرد. مطالب ارائه شده بیشتر بر پایه تشابهات این زنان، که از طبقات متفاوت هستند، مطرح شده. اما بدون تکیه بر تفاوتیایی چون سطح سواد، میزان تحصیلات و وضع خانوادگی نیز می توان روند شکل گیری خشونت در خانواده را نشان داد. بدون شك، بعد از تکمیل تحقیق، می توان به عوامل متعدد دیگری هم پرداخت که در این مقاله به آنها اشاره نشده است؛ مانند تقسیم نقش در خانواده، اشتغال زنان، اشتغال یا بیکاری مردان. اما در حال حاضر به این نکته اشاره می کنیم که خشونت خانوادگی به صورت كتك زدن زنان در ایران وجود دارد و در میان طبقات متفاوت دیده می شود. سطح سواد زن یا مرد در ایجاد این خشونت دخالت ندارد و تفاوت تنها در آشکار یا پنهان بودن آن است. سن زنان هنگام ازدواج در بروز خشونت تأثیری نداشته، ولی در توجیه خشونت مؤثر است.

عوامل حسادت را می توان به هر شکل و صورتی در ایجاد خشونت مؤثر دانست. مردان می کوشند با استفاده از قدرت بدنی، برتری اقتصادی و اجتماعی و عاطفی خود را به زنان ثابت کنند.

خشونت فیزیکی همیشه با تحقیر و دشنام دادن به زن و خانواده او و ممانعت از برقراری روابط اجتماعی با دوستان و افراد خانواده همراه است. در کنار این نوع محامعت، خشونت اقتصادی به صورت پول ندادن یا پول ناچیزی در اختیار زن گذاشتن و رسیدگی کامل به درآمدهای زن دیده می شود. این مردان، به خود اجازه می دهند در مواردی نیز با اعمال فشار و نشان دادن قدرت، زن را به بخشیدن ملك یا دادن پول

وادر کنند. با وجود این، زنان سعی نمی کنند از شوهران خود جدا شده و از آنها طلاق بگیرند. آنان به دلایل متعدد، تنها می کوشند مردان را تهدید کنند. اما برای تهدید امکانات ناچیزی در اختیار دارند که شامل گرفتن تعهد در کلاتتری و دادسرا، درخواست مهریه و نفقه و به اجرا گذاشتن مهریه برای ممنوع الخروج شدن مرد است.

طلاق همیشه در اثر تقایل مرد به جدایی پیش می آید و قابلیت های زن، مانند امکان کار و کسب درآمد و ویژگی های دیگر او، در این امر دخالتی ندارد. مردان خشن زمانی که تقایل داشته باشند همسر خود را طلاق می دهند. زنان با هر نوع خصوصیات، بعد از طلاق احساس ناراحتی می کنند و اگر از نظر اقتصادی مشکلی نداشته باشند، دچار بحران های عاطفی می شوند.

زنانی که در دوران زناشویی قربانی خشونت خانواده می شوند، از هیچ نوع حمایت و پشتیبانی اجتماعی برخوردار نیستند و به ویژه با پنهان نگه داشتن این واقعیت امکان آگاهی یافتن از شرایط مشابه و دریافتن قبح عمل برای آنان فراهم نمی آید. هنگام مراجعه به مراجع قانونی نیز حمایتها در حدی است که مشکل را به طور موقت حل می کند و در صورت جدایی از شوهر، شرایط اقتصادی و اجتماعی آن اندازه فراهم نیست که این زنان تنها زندگی کنند و آرامش داشته باشند. زیرا خود این شرایط موجب تنش های دیگری است. به این سبب، زنان ترجیح می دهند با همان وضع خشونتبار به زندگی ادامه دهند. بنابراین، شاید باید گفته یکی از زنانی را که در مصاحبه شرکت کرده بودند، پذیرفت که «در جامعه ما، زن یا باید زیر سایه شوهر یا زیر سایه پدر زندگی کند و شیوه دیگر امکان پذیر نیست.»

## فرزندمداری: وجهی پنهان از خشونت بر زن

تمام هم و غم ما این است که چطور برای بچه های مان امکانات فراهم کنیم. تمام فکر و کوشش و وقت و امکانات مالی مان را به بچه هایمان اختصاص می دهیم. دیگر اصلاً برای خودمان زمان و جایگاهی قائل نیستیم. بچه های امروز مثل بچه های سابق نیستند. الان آنها هستند که ریاست و مدیریت خانه را عهده دارند. خط مشی تعیین می کنند. پدر و مادر فقط کار می کنند تا در خدمت بچه ها باشند.

خاتم های خانه دار هم همین وضع را دارند. این مسئله به طور کلی در سطح جامعه وجود دارد و مثل جریان آبی است که خواه نا خواه ما را با خود می برد.<sup>۲</sup>

فرزندمداری به یقین یکی از پارتیزان‌ترین نخادهای تغییرات پسانقلابی در خانواده های ایرانی است. این پدیده به خصوص در خانواده های طبقه متوسط شهری بسیار به چشم می خورد. برخلاف گذشته که فرزندان یکی از اجزای خانواده به شمار می رفتند، در ایران بعد از انقلاب آنان به مرکز ثقل خانواده و گاه به تنها دلیل ادامه زندگی مشترک والدین خود تبدیل گشته اند. بخش اعظم امکانات مالی و معنوی این خانواده ها صرف پاسخگویی به خواسته ها و نیازهای غالباً مصرفی فرزندان می شود که برخلاف ارزشهای فرهنگی سنتی بسیار فردگرا و خودمحور بوده، چندان احترامی برای والدین خود قائل نیستند و معمولاً به پدر و مادر خود به مثابه ابزاری که علت وجودی شان تنها برآوردن نیازهای فرزندان شان است می نگرند. جالب اینکه والدین نه

۱. دکترای جامعه شناسی از دانشگاه کالیفرنیا (لس آنجلس) مؤلف کتاب

*Secularization of Iran: a doomed failure?* (Pectra, 1998) راجع به «طبقه متوسط،

جنبش روشنفکری و لائیسیته در ایران»، دارای مقالات متعدد در زمینه زن و سیاست، زن و خانواده،

و گفتار زنان در ایران است. با ماهنامه لوموند دیپلماتیک همکاری نزدیک دارد. وی در حال حاضر

محقق گروه ایران شناسی مرکز ملی مطالعات علمی در فرانسه است.

۲. فرشته، ۴۷ ساله، فوق لیسانس شهرسازی، کارشناس ارشد شهرداری تهران، دارای دو پسر ۱۴ و ۹ ساله.

تنها در برابر خواستهای روزافزون فرزندان خود مقاومتی نمی کنند بلکه خود را مدیون و بدهکار آنان دانسته و برای کسب رضایت فرزندانیشان از هیچ کوششی فروگذار نمی کنند. بدین ترتیب آنان خود دانسته یا ندانسته در تداوم بخشیدن به دید ابزارگرایانه (instrumental) فرزندانیشان شریکند.

نتیجه آنکه، هرگاه والدین به دلایلی نتوانند کاملاً خود را در اختیار فرزندانیشان قرار دهند و یا امکان برآوردن تمامی خواستهای آنها را نداشته باشند به احساس گناهی عمیق دچار می شوند. زیرا خود به این تصور باور دارند که علت وجودی شان در غایت می بایست در وجود فرزندانیشان خلاصه شود. اما در این میان مادران به مراتب بیش از پدران بار پیامدهای روحی و جسمی فرزندمداری را به دوش می کشند. زیرا مسئولیت اصلی امر پرورش و تربیت فرزندان بیش از پیش بر عهده مادران واگذار شده است. بدین سان این مادران علاوه بر خشونت‌هایی که به دلیل زن بودن از سوی دولت، قوانین موجود، جامعه و همسرانشان بر آنان روا می گردد، متحمل خشونت‌های پنهانی که از طبیعتی عاطفی برخوردار است و از سوی فرزندانیشان اعمال می گردد، نیز می شوند. اگرچه این زنان بر خشونت‌های نوع اول آگاه بوده و گاه بر علیه آن مقاومت نیز می کنند، اما بر خشونت نوع دوم آگاهی نداشته و خود در تشدید آن نقش اساسی ایفا می نمایند.

تلاش نوشته حاضر بر آن است تا به بررسی چرایی و چگونگی ایجاد پدیده فرزندمداری و برخی پیامدهای خشونت‌های آن بر مادران بپردازد. در اینجا، خشونت را در مفهومی جدید و شاید نامستعارف به کار می بریم؛ به معنای سرکوب امیال و خواسته‌های فردی، امتناع از اندیشیدن به خود، فداکاری و از خودگذشتگی و ذوب شدن در دیگری.

علیرغم اهمیت موضوع فرزندمداری در جامعه شناسی خانواده و نیز در مطالعات زنان و همچنین تأثیر اجتماعی آن بر جامعه ای که در آینده ای نه چندان دور از سوی همین فرزندان اداره خواهد شد، متأسفانه محققین ایرانی توجه چندانی بدان معطوف نداشته اند. عدم وجود منابع و تحقیقات میدانی در این زمینه مرا و می دارد تا تنها بر برخی نتایج تحقیقات میدانی خود که در تهران و حومه و اصفهان در



فاصله سالهای ۱۹۹۴ تا پایان ۱۹۹۶ انجام داده ام تاکید کنم.<sup>۲</sup>

این تحقیق که هدف آن بررسی تغییر و تحولات اخیر در خانواده های طبقه متوسط و کم درآمد شهری و نقش زنان در این تغییرات است، نمونه ۱۰۰ مادر شاغل و خانه دار را شامل می شود. به دلیل موانع معتنابهی که امر تحقیق میدانی را در ایران با اشکالات فراوانی مواجه می کند، به ناچار از روش گلوله برفی<sup>۳</sup> استفاده کردم، اما تلاشم بر آن بود تا این تحقیق طیف وسیعی از مادران را در بر گیرد. از این رو نمونه مورد بررسی زنان تحصیل کرده مدرن و غیر مذهبی، مذهبی و سنتی، زنان بی سواد و یا کم سواد مذهبی یا سنتی را شامل می شود. به بیان دیگر این زنان به خاستگاههای اجتماعی و خانوادگی مختلف تعلق داشته و دیدگاههای فرهنگی و فکری متفاوتی دارند. مشاهدات و مطالعات اولیه حدود سه ماه به طول انجامید و در طی آن روشهای تحقیقی کمی و کیفی به آزمون نهاده شد. به دلیل نوع سؤالات، که به جوانب مختلف زندگی خانوادگی و اشتغال زنان می پردازد و منظور از آن شناخت از روابط زن و مرد، مناسبات خانوادگی، تأثیر قوانین مذهبی و سیاستهای دولت بر خانواده، موقعیت هر يك از اعضای خانواده، تقسیم کار خانگی، مشکلات زنان در محیط کار و تأثیر آن بر خانواده و بسیاری سؤالات دیگر از این دست بود، بدین نتیجه رسیدم که روش کمی (Quantitative) و استفاده از پرسشنامه به سؤالات بسته پاسخگوی سؤالات مطروحه نبوده و اصولاً به شناخت مورد نظر رهنمون نمی شود. به همین دلیل علاوه بر استفاده از پرسشنامه ای که سؤالات کمی را در بر می گیرد (از قبیل سن ازدواج، تعداد فرزند) اهم تحقیق بر پایه روش کیفی (Qualitative) و از طریق مصاحبه های بلندمدت با سؤالات نیمه باز (Open-ended interviews) قرار دارد.

انجام این تحقیق مدیون همکاری زنانی است که با صمیمیت مرا به عرصه پرتلاطم و سراسر یأس و امید زندگی گذشته و امروزه شان راه دادند. چه آنها که ضبط مصاحبه را پذیرا شدند و چه آنان که در شرایط موجود حبس صدایشان را بر يك دستگاه كوچك خطر بالقوه دیگری به شمار آوردند و از آن امتناع کردند.

۳. بخشی از مخارج این تحقیق را انجمن ایران شناسی فرانسه در تهران متقبل شد. نتایج این تحقیق در کتابی که موضوع آن جامعه شناسی خانواده در ایران پس از انقلاب است و به زبان فرانسه در دست تألیف دارم منتشر خواهد شد. برای آشنایی با برخی نتایج تحقیق می توانید به مقاله ذیل رجوع کنید:

Azadeh Kian, "La mère Iranienne, entre Famille, Etat et Société", *Revue du monde Musulman et de la Méditerranée*, 85-86 (1998): pp. 163-184.

۴. Snow ball sampling



از جمله عواملی که در ایجاد پدیده فرزند مداری و اقتدار روزافزون کودکان در خانواده نقش داشته اند در ابتدا می بایست به وقوع انقلاب که نیروی اصلی آن را جوانان تشکیل می دادند اشاره کرد. انقلاب در وهله اول نظام سلسله مراتبی سنتی را در هم شکست و از جمله اقتدار والدین بر فرزندان را که در فرهنگ ایرانی امری پذیرفته شده بود به شدت کاهش داد. در بسیاری از خانواده ها، به خصوص خانواده های مرفه تر و غیرمذهبی که انقلاب را پذیرا نبودند، جوانان علیرغم مخالفت والدین خود در تظاهرات و دیگر فعالیتهای انقلابی شرکت جستند و در عمل به رد اقتدار والدین خود پرداختند. بدین سان انقلاب ناسازگاری نسلها را نیز عریان کرد و بی دلیل نبود اگر پیروزی این واقعه تاریخی در نظر جوانان همچون پیروزی نسل جوان بر نسل والدین تلقی شد. از آن پس سرپیچی نسل جوان از والدین به نظام ارزشی جدیدی در میان آنها تبدیل گشت. مرسوم شدن انتخاب آزاد همسر بدون مشورت با والدین را در سالهای اول انقلاب می توان نشانه بارزی از سرپیچی نسل جوان انقلابی از سنتهای خانوادگی به شمار آورد.

با استقرار نظام جمهوری اسلامی، مداخلات ایدئولوژیک دولت به حیطه خانواده نیز بسط یافت. هدف از این سیاست که نظام آموزشی (به خصوص مدارس ابتدایی) مسئولیت اصلی اجرای آن را عهده دار شد، نظارت دولت بر ارزشهای خانواده بود که پایه جامعه را تشکیل می دهد. کودکان دبستانی را و می داشتند تا در مورد اعتقادات والدین خود، رفت و آمدهای آنان، اجرا یا عدم اجرای مراسم مذهبی، حجاب مادران و غیره به اولیای مدارس خود توضیح دهند و بسیاری از این کودکان بی گناه ندانسته با پاسخگویی به این سؤالات والدین خود را گرفتار جریمه، اخراج از محل کار و گاه حتی زندان کردند. در مقابل این سیاست، والدین برای حفظ خود چاره دیگری جز تشویق و ترغیب فرزندانشان به دروغپردازی نداشتند.

از سوی دیگر کودکان، به خصوص در خانواده های تحصیلکرده و غیرمذهبی، با دو نظام ارزشی متضاد مواجه شدند. یکی آنچه در مدارس و کتب درسی آموزش داده شد و دیگر آنچه در خانواده و اطرافیان خود شاهد آن بودند.

گرچه سیاست نظارت ایدئولوژیک دولت بر خانواده ها نتایج دلتخواه دولتمردان را به بار نیاورده و بر سلطه فرهنگی آنان بر جوانان و جامعه رهسوزن نشد، اما ریاکاری را به کودکان آموخته و اقتدار والدین بر فرزندانشان را بیش از پیش تضعیف کرد. این امر خود موجب شده است تا والدین در مقابل خواستهها و امیال فرزندانشان مقاومت نکرده، خود را در اختیار آنان قرار دهند.

خانم کارمند تحصیلکرده ای می گوید :

حتماً تعجب می کنید که چرا من با تاکسی و مینی بوس سر کار می روم و ساعتها وقتم در این رفت و آمدها هدر می رود، در حالیکه اتوموبیلم را در اختیار پسر ۱۹ ساله ام که کار هم نمی کند قرار داده ام. دلیلش این است که او پارسال تصدیق گرفت و ما امکان مالی نداریم که برایش ماشین بخریم او هم می گوید که ماشین می خواهد و دوست ندارد از وسایل نقلیه عمومی استفاده کند. راستش را بخواهید او از همان ۶-۷ سالگی یاد گرفت که چطور خواستههایش را به ما تحمیل کند. یادم هست کلاس اول یا دوم دبستان بود. می آمد می گفت فلان چیز را می خواهد و اگر من و پدرش مخالفت می کردیم می گفت می روم به مدرسه مان می گویم که شما مهمانی زنانه و مردانه می دهید و می رقصید و اینها. ما هم برای این که دچار دردسر نشویم با خواستههایش موافقت می کردیم. خوب به تدریج او به این روش عادت کرد و ما هم همین طور. الان دیگر برایمان به شکل وظیفه در آمده است.<sup>۹</sup>

ناگامی در زندگی زناشویی و عدم رضایت از روابط با همسر یکی دیگر از عواملی است که فرزندمداری را دامن می زند، زیرا فرزندان به تنها دلیل ادامه زندگی مشترک والدین خود مبدل می گردند و تمامی توجه و علاقه مادرانی که به دلیل عدم تفاهم با همسر خود در تعارض دائم با وی به سر می برند، معطوف فرزندانشان می شود. در این زمینه وجود قوانینی که حقوق چندانی برای زنان قائل نیست این مادران را به طور دائم مورد تهدید قرار می دهد. ناگفته پیداست که این ناامنی حقوقی و موقعیت ویژه ای که قوانین برای مردان قائل شده است امکان ایجاد رابطه صمیمانه ای را که اساس آن بر برابری و پذیرش واقعی این برابری است غیرممکن می کند.

من و شوهرم در دانشگاه با هم آشنا شدیم و از روی علاقه با هم ازدواج کردیم ولی زندگی مشترکمان شکست خورده، همیشه با هم درگیری داریم. بر سر جزیی ترین مسائل دعوایمان می شود و او با اینکه خیلی هم ادعای روشنفکری دارد مرا کتک می زند و تهدید کرده که می رود زن دومی می گیرد. وضع به آنجا رسیده که مادرم مرا تشویق می کند که با دلیل عسر و حرج تقاضای طلاق

۹. کتابزن. ۴۱ ساله. لیسانس حقوق. کارمند در تهران. دارای یک پسر ۱۹ ساله و یک دختر ۱۳ ساله.

کنم. پدرم هم وقتی زنده بود خیلی اصرار می کرد. ولی من به خاطر بچه هایم اصلاً فکرش را هم نمی توانم بکنم. چند بار به حالت قهر رفته ام خانه مادرم، ولی بچه هایم آمده اند دنبال و مرا برگردانده اند. چطور می توانم بچه هایم را بگذارم و بروم دنبال زندگی خودم؟ چه کسی به آنها خواهد رسید؟ غذایشان چه می شود؟ اصلاً می ترسم تعادل روانی شان به هم بخورد، گرچه که همین الان هم از مشاجرات ما کلافه شده اند و خیلی رویشان تأثیر گذاشته. حتی پسر کوچکم به خودش اجازه می دهد به تقلید از پدرش سر من داد بزند و حتی يك بار هم مرا كتك زد. ولی من مادرم و به دل نمی گیرم. بچه هایم هنوز کاملاً از آب و گل در نیامده اند. هنوز درسشان تمام نشده و برای خودشان مستقل نشده اند. بعد هم اینها تنها امید زندگی ام هستند... من هرچه از ارث پدر داشتم و هرچه خودم درآمد دارم خرج بچه هایم کرده و می کنم. هزینه تحصیلشان و مخارجشان را من می دهم. صدها هزار تومان چند سال قبل وقتی پسر بزرگم می خواست کنکور بدهد خرج معلم خصوصی دادم. خوشبختانه همان طور که می خواست در رشته دندانپزشکی قبول شد اما در شهرستان. من آخر هفته ها می رفتم آنجا و کارهایش را می کردم و به زندگیش می رسیدم و کنارش بودم که تنها نباشد. تا اینکه يك دانشجوی شهرستانی که تهران قبول شده بود حاضر شد با گرفتن مبلغ قابل توجهی جایش را با پسر من عوض کند. مخارج این تعویض جا را هم من دادم. بعد هرچه پس انداز داشتم دادم و برایش يك اتومبیل آخرین مدل خریدم. می گفت همه دوستاتش ماشینهای گران قیمت دارند و اگر ماشین او دست دوم یا ارزان قیمت باشد برایش سرشکستگی می آورد. من هم چون قول داده بودم اگر کنکور قبول شد هرچه خواست برایش تهیه کنم مجبور شدم سر حرفم بایستم. اما خواست بچه ها تمامی ندارد. بعد از آن تلفن موبایل خواست. حالا پسر کوچکم هم به مرحله کنکور رسیده و برای او هم هر طور شده باید همان امکانات را تهیه کنم. در عوض همیشه از خودم کم می گذارم و هیچ وقت برای خودم چیزی نمی خرم.

زنان تحصیلکرده و شاغل عموماً بر تأثیر منفی قوانینی که فرهنگ مرد محور را تحکیم می کنند آگاهی دارند اما به منظور حفظ آرامش در خانواده و جلوگیری از درگیری و مشاجرات یا همسر از پافشاری بر حقوق خود صرفنظر کرده و به انجام

وظایفی که سنت پر زنان تحصیل کرده است تن در می دهند. تلاش آنان بر این است تا فرزندانشان در محیطی آرام پرورش یابند هرچند که این مستلزم تحمل تلاطمی درونی و همیشگی باشد.

در این مملکت آقایان ارزش چندانی برای خانها قائل نیستند. تحصیل کرده هم که باشی همواره به عنوان يك موجود پائین تر از خودشان به شما نگاه می کنند. این افکار در همه آقایان از عامی تا تحصیل کرده و روشنفکر وجود دارد. آنها همیشه دوست داشته اند آقای خانه باشند. حتی شوهر آدم یعنی کسی که شاید به لحاظ فکری اختلاف خاصی با او نداری. مثلاً شوهر من که خودش را خیلی هم آدم خوشفکری می داند و در ظاهر برای زن احترام قائل است حاضر نیست که مسائل خانوادگی مان را با خونسردی مطرح کنیم. بیشتر اوقات صحبت‌هایمان به مشاجره ختم می شود. خودش را آقای خانه می داند و در کارهای خانه هیچ کمکی به من نمی کند و اصولاً مسئولیت در این رابطه برای خودش قائل نیست و آن را در شأن خودش نمی بیند. من بعد از این همه سال زندگی مشترک موفق نشده ام بر علیه این فرهنگ اجتماع در خانه خودم عمل کنم. آخر سر بدهکار هم شده ام. خوب نقش قوانین خیلی مهم است. قوانین موجود و سیاستهای دولت و رفتاری که به طور کلی در جامعه با زن می شود بالطبع تأثیرش را در زندگی خصوصی تك تك ما به جا می گذارد... من سعی کرده ام هر کاری از دستم بر می آید برای بچه هایم انجام دهم ولی موفق نشده ام آن آرامشی را که دلم می خواسته در خانه ایجاد کنم. در عوض تمام وقت فراغت و تعطیلاتم را به بچه هایم اختصاص می دهم. به کارهای روزمره شان می رسم. به گردش می برمشان. به کلاسهای مختلف. گرچه برخوردهای آنها هم نشان می دهد که به نظرشان این وظیفه من است، ولی من دلگیر نمی شوم. بچه هایم تنها دلتوشی زندگی ام هستند.<sup>۷</sup>

و خانم دیگری که به دلیل فشار ناشی از محیط کار و عدم تفاهم با همسر به افسردگی مزمن دچار شده است می گوید:

من با عشق ازدواج کردم ولی الان که ۱۷ سال از ازدوایم می گذرد به این نتیجه رسیده ام که این نوع ازدواج غلط است و آدم باید با تفاهم ازدواج کند که

۷. ژاله، ۴۵ ساله، لیسانس نقاشی، کاومند در تهران، دارای دو دختر ۱۷ و ۸ ساله.

زندگی آرامتری برای خودش و به خصوص بچه هایش داشته باشد. من چون با عشق ازدواج کردم و جوان بودم از بعد تفاهم غافل شدم. در جامعه ای مثل جامعه ما که پدر سالار و مرد سالار است باید دخترها پس از کسب تحصیلات ازدواج کنند. به دخترم می گویم زمانی ازدواج کن که خوشبیهای جوانیت را کرده ای، درست را خوانده ای و وارد محیط کار شده ای. معتقدم این نوع ازدواج می تواند به مراتب موفق تر باشد. من الان آرزو داشتم که با شوهرم تفاهم بیشتری داشتم... مردهای ایرانی یار و یاور زنهایشان نیستند. وقتی از در وارد می شوند انتظار دارند که زنشان برای شان چای و میوه بیاورد و شام شان حاضر باشد. اصلاً پرایشان مهم نیست که این زن از صبح پا به پای آنها کار کرده، بعد تازه آمده خانه و کار خانه را هم انجام داده و به درس و کار بچه ها هم رسیده... این عدم تفاهم به اضافه خستگی روحی که من به دلیل نوع کارم دارم بسیار بر روابط زنشویی ما تأثیر گذاشته. دیگر حوصله حرف زدن با شوهرم را ندارم. دیگر هیچ علاقه ای به رابطه جنسی هم ندارم و در نتیجه نمی توانم نیازهای شوهرم را برآورده کنم. ولی در عوض به بهترین شکل ممکن مدیریت خانه را می کنم. همه مسئولیت به عهده من است. همه کارهای مربوط به بچه ها را من انجام می دهم. هر کاری که بتوانم از لحاظ عاطفی و مالی پرایشان انجام می دهم و تا آنجا که بتوانم پرایشان وقت صرف می کنم. ولی در ضمن خیلی زجر می کشم که به خاطر وضع روحی نامناسبی که دارم و افسردگیم، بچه هایم شاد نیستند. بچه هایی که به خاطرشان زندگی مشترکم را ادامه می دهم.<sup>۸</sup>

یکی از نمونه های فرزندمداری، اهمیت بی سابقه ای است که مادران برای تحصیلات و فعالیتهای فوق برنامه فرزندان خود قائلند. هزینه تحصیلی و پر کردن اوقات بیکاری کودکان و جوانان بخش مهمی از درآمد خانواده ها را به خود اختصاص می دهد و این امر چه در میان خانواده های طبقه متوسط شهری و چه در بین مهاجرین روستایی و دیگر اقشار کم درآمد جامعه چشمگیر است، هرچند که دلایلی متفاوت دارند.

در میان طبقه متوسط شهری و به خصوص خانواده های متجدد یا خانواده هایی که میان سنت و تجدد زندگی می کنند، تحصیلات همواره ارزشی مهم محسوب می

۸. شهلا، ۳۶ ساله، لیسانس جامعه شناسی، مددکار اجتماعی در تهران، دارای یک پسر ۱۴ ساله و یک دختر ۱۲ ساله.

شده است و پدران و مادران تحصیل کرده به طور طبیعی این ارزش را به فرزندان خود نیز منتقل می کرده اند، زیرا در نزد این گروه های اجتماعی، تخصص یکی از مهمترین عوامل ارتقای اجتماعی یا حفظ موقعیت اجتماعی بوده است. علاوه بر این، آنان به تحصیل به عنوان دریچه ای گشاده به روی جهان می نگریسته اند. در نزد مهاجرین روستایی که اکثراً بی سواد یا کم سوادند، تحصیلات ارزش جدیدی است که همراه با مهاجرت آنان به حاشیه شهرها و آشنایی با نحوه زندگی و ارزشهای طبقه متوسط شهری به آنان منتقل شده است. برای این مهاجرین کم درآمد، تحصیلات تنها راه ارتقای اجتماعی فرزندان شان است و علی رغم هزینه سنگینی که بر بودجه خانوار تحمیل می شود، با رضا و رغبت آن را می پذیرند. مادران مهاجر در تشریق فرزندان شان به تحصیل و فراهم آوردن امکانات لازم نقش اساسی را ایفا می کنند، به خصوص اینکه عقیده دارند موقعیت فرودستان شان از سطح نازل سواد و دانش شان ناشی می شود و به هر طریق شده می بایست فرزندان شان از موقعیت اجتماعی بالاتری برخوردار شوند. لازم به تذکر است که موج مهاجرت روستاییان به شهرها در دوران انقلاب و پس از انقلاب به شدت فزونی گرفت. شعارهای برابری طلبانه مطروحه در انقلاب و استقرار حکومتی که خود را حامی مستضعفان می نامید به خواستهای این مهاجرین کم درآمد مبنی بر امکان دستیابی به امکاناتی که دیگر اقشار شهرنشین از آن برخوردار بودند دامن زد. اما واقعیت چهره دیگری داشت و این «مستضعفان» که اکنون «اقشار آسیب پذیر» شان می خوانند علیرغم حمایتی که به خصوص در زمان جنگ از رژیم جمهوری اسلامی به عمل آوردند با امیال و آرزوها و خواستهای شان به حال خود رها شدند.

مادری که به دلیل فوت همسرش سرپرستی سه پسر خود را بر عهده دارد و در خاک سفید (حومه ای فقیرنشین در شمال شرقی تهران) ساکن است می گوید:

من و شوهرم هر دو از دهات آذربایجان هستیم. بیست سال پیش ازدواج کردیم و آمدیم تهران. مدتی اجاره نشین بودیم تا آمدیم اینجا و زمینی را گرفتیم و شوهرم خودش تنهایی آن را ساخت. شغلش ارتشی بود. من سر بچه آخرم حامله

۹. خاک سفید از مناطقی است که بخشهایی از آن به شکل حلبی آباد وجود داشت. مهاجرین روستایی با استفاده از شرایط انقلابی زمینهای بی صاحب یا زمینهایی را که صاحبانشان فراری بودند تصرف کرده و به ساختن خانه اقدام کردند. در این منطقه خانه ها اکثراً از مساحتی کم برخوردارند و با خشت و آجر و به طور سریع ساخته شده اند.

بودم که کشته شد. ارتش اصلاً هیچ کمکی به ما نکرد. چند سال بعد رفتم کمیته امداد امام و تقاضای نامه نوشتم، یعنی خودم که نه، دادم برایم نوشتند. حالا ماهی ۳۵۰۰ تومان به ما کمک می کنند، ولی با این خرج که به جایی مان نمی رسد. دارم قالی بافی یاد می گیرم که بتوانم خودم بپاقم و بفروشم که بلکه مخارج زندگی مان در بیاید. خیلی علاقه دارم که بچه ها درسشان را بخوانند و ادامه دهند. دلم می خواهد به دانشگاه بروند. خیلی مواظب درسشان هستم که حتماً درس بخوانند. خودم که سواد ندارم کمکشان کنم. ما که در دهات بودیم اهمیتی به این چیزها نمی دادند می گفتند خودت می دانی، می خواهی سواد یاد بگیری بگیر. پدرم کشاورز بود و خودش هم بی سواد بود. مادر هم همین طور. می گفت آشپزی و خیاطی و این جور چیزها یاد بگیر، به درد می خورد، سواد می خواهی چکار. ولی من می گویم بچه هایم حتماً دیپلم بگیرند. من می خواهم با هر بدبختی شده این سه تا پسر را به يك جایی برسانم. اگر وضع مالی مان آنقدر بد نبود دلم می خواست فعالیت های دیگر هم داشته باشند، مثلاً ورزش را خیلی دوست دارند ولی من بودجه ام نمی رسد. ما حتی ماه به ماه گوشت هم نمی توانیم بخوریم. بودجه ام را گذاشته ام برای هزینه مدرسه شان. ولی اگر درآمد اضافی داشته باشم حتماً کنار می گذارم که آنها بتوانند حداقل ورزش بروند. بچه ها هر چه بزرگتر می شوند خرجشان هم بیشتر می شود. پول توجیبی بیشتری می خواهند. با این گرانی و درآمد کم چطور می شود پس انداز کرد؟ ولی بچه ها زیاده طلب شده اند. همه اش می گویند فلانی در مدرسه فلان چیز را دارد تو هم باید برای ما بخری. من می گویم آخر ما درآمد نداریم و فعلاً باید با همین کفش و لباس کهنه و پاره بسازید. می گویند ما رویمان نمی شود. خوب من هم خیلی ناراحت هستم ولی چاره ای ندارم. از کجا بیاورم برای آنها وسایل و پوشاک بخرم؟ دلم می خواست يك هنری یاد می گرفتند. بچه های دیگر کلاسهای مختلف می روند، ولی بچه های من هیچی. فقط درس می خوانند چون امکان مالی نداریم. هیچ کاری پرایشان نکرده ام و خودم خیلی ناراحتم. خیلی نگران شان هستم. ولی خودشان هم دوست دارند درس بخوانند و می گویند ما درس می خوانیم تا بالاخره به يك جایی برسیم.

مادر دیگری که ساکن خاک سفید و اجاره نشین است و حدود ۲۱ سال پیش



ازدواج کرده و ۱۹ سال قبل به همراه همسرش از دهات ملایر به تهران مهاجرت کرده، می گوید:

من از اول دو تا بچه بیشتر نمی خواستم، چون می گفتم باید خوب تربیتشان کنم چون بچه دردمند زیاد دارد. تمام مسئولیت و کار بچه ها با من است. از اول هم پشتکار شوهرم خوب نبود. از همان اول ازدواجمان مسئولیت همه چیز با من بود. از خرید و کارخانه و کارهای اداره جاتی، مثلاً برای گرفتن شناسنامه و دکتر بردن بچه ها، همه را خودم می کنم. شوهرم دو سه کلاس بیشتر سواد ندارد. در يك رستوران کباب سیخ می گرفت، حالا همانجا توی سالن کار می کند. من هم مثل او دو سه کلاس بیشتر سواد ندارم و مجبورم کار نظافت کنم در مطب دکتر و چند جای دیگر. به بچه هایم می گویم درستان را بخوانید تا بتوانید يك کسی شوید. من اگر سواد داشتم خوب يك کار درست و حسابی می کردم. خیلی دلم می خواست اداره جاتی بوم. حالا باید صبحها وقتی هوا هنوز تاریك است از خانه بیرون بروم و غروب برگردم. پسر بزرگم می گوید بگذار من بروم کار کنم که تو آنقدر مجبور نباشی کار کنی ولی من خیلی با او صحبت کردم که تو را به خدا تو فقط درست را بخوان و نمازت را فراموش نکن. گفتم تو اگر درست و ایمانت خوب باشد برای من از همه چیز بهتر است. من زحمتتان را می کشم که شما به يك جایی برسید. بچه هایم می گویند تو اگر نباشی ما را باد برده. چون می گویند تو فقط به فکر ما بودی... هزینه تحصیلی بچه ها برایم خیلی سنگین است ولی می دهم. کوچکتر که بودند می آمدند می گفتند پول مدرسه ازمان می خواهند. می گفتم ندارم، به معلمات بگویید ما وضعمان خوب نیست. می گفتند باید ببریم چون اگر ببریم جلوی بچه ها خرد می شویم. من هم برای اینکه بچه هایم خرد نشوند پول را هر جور بود تهیه می کردم و می دادم. خیلی دلم می خواست بچه هایم هنری یاد بگیرند. زبان خارجی یاد بگیرند، ولی نتوانستم، چون نداشتم.

برخلاف این مادران فقیر و کم سواد که به دلیل کمبود امکانات مالی معمولاً نخواهند توانست به رؤیاهایشان جامه عمل پوشانیده و فرزندانشان را به مدارج عالی

۱۱. زری، ۳۷ ساله، سطح سواد سه کلاس نهضت سوادآموزی، شغل نظافتچی، دارای دو پسر ۱۸ و

۱۶ ساله، محل اقامت خاك سفید.



تحصیلی رهنمون شوند، مادران شاغل و تحصیلکرده و یا مادران خانه داری که از موقعیت مالی به مراتب مناسبتری برخوردارند با بسیج امکانات مالی خود می کوشند آینده فرزندانشان را تأمین کنند. افزایش چشمگیر جمعیت جوان در سالهای بعد از انقلاب، ازدیاد تعداد دانش آموز<sup>۱۲</sup>، کمبود مدارس دولتی که اکنون به ناچار در چند گروه دانش آموز می پذیرند و معلمانی که برای گذران زندگی خود شغل دیگری نیز پذیرفته اند به کاهش کیفیت آموزش در مدارس دولتی منجر شده است. کمبود سرمایه گذاری دولت در بخش آموزش این امر را به عهده خانواده ها واگذار کرده است. نتیجه آنکه، نظام آموزشی جمهوری اسلامی که با توجه به اصل سی ام قانون اساسی می بایست به فراهم آوردن امکان دستیابی برابر شهروندان به آموزش، اختلافات طبقاتی و فرهنگی را کاهش دهد، در عمل بیش از پیش به این اختلافات دامن زده است. علاوه بر این، مادران تحصیلکرده ناچارند به طور متوسط یک ساعت و نیم از وقت روزانه خود را برای کمک به درس هر یک از فرزندان خود (به خصوص در مقطع دبستان) اختصاص دهند.

خانواده هایی که امکان پرداخت شهریه سنگین مدارس «غیرانتفاعی» را دارند<sup>۱۳</sup> و یا فرزندان شان با اخذ نمرات بالا قادر می شوند به مدارس «نمونه مردمی» (مدارس دولتی ولی با شهریه ای به مراتب بالاتر از دیگر مدارس و کیفیت آموزشی ای بهتر از مدارس عادی دولتی) راه یابند، معمولاً از ثبت نام کودکان خود در مدارس دولتی امتناع می ورزند. آنها دلیل اصلی این تصمیم خود را که مستلزم صرف هزینه سنگینی نیز هست آماده کردن فرزندانشان برای شرکت در کنکور دانشگاهها عنوان می کنند. آن دسته از خانواده هایی که امکان مالی پرداخت شهریه سنگین مدارس خصوصی را نداشته و نمرات فرزندانشان نیز اجازه ثبت نام آنها را در مدارس نمونه مردمی نمی دهد، با استخدام معلم خصوصی سعی می کنند کمبودهای آموزشی در مدارس دولتی را جبران نمایند. در هر حال، بخش عمده ای از درآمد این خانوارها به

۱۲. مقایسه سرشماریهای عمومی سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ و تقام شکاری سال ۱۳۷۰ نشان از افزایش پیاپی نرخ تحصیلی کودکان ۶-۱۴ ساله دارد. در سال ۱۳۵۵، ۸۴ درصد از پسران و ۶۱ درصد از دختران این گروه سنی در سراسر کشور به تحصیل اشتغال داشتند. این نرخ در سال ۱۳۶۵ به ۹۰ درصد برای پسران و ۷۸ درصد برای دختران و در سال ۱۳۷۰ به ۹۵ درصد برای پسران و ۹۱ درصد برای دختران افزایش یافته است. از سوی دیگر، شاهد کاهش تفاوت نرخ تحصیلی میان پسران و دختران این گروه سنی نیز می باشیم.

۱۳. شهریه مدارس غیر انتفاعی به طور متوسط سالانه ۱۲۰ تا ۱۸۰ هزار تومان است.

آموزش فرزندانشان اختصاص می یابد و در بسیاری از موارد هزینه های آموزشی و فعالیتهای فوق برنامه آنها از طریق حقوق و درآمد مادر تأمین می گردد.

ما هرچه امکانات داشته و داریم صرف تحصیلات بچه ها می کنیم. هزینه تحصیلی شان خیلی بالاست. من و همسر هر دو حقوق بگیر هستیم و درآمد زیادی نداریم. ولی خوب از خودمان کم می گذاریم که به آنها برسیم. بچه های هر دو مدرسه غیرانتفاعی می رفتند و هر دو در کنکور قبول شدند. الان هم شهریه دخترم که در دانشگاه آزاد رشته میکروبیولوژی می خواند خیلی گران است، چون آزمایشگاه هم دارند و بر هزینه ثبت نام می افزاید. ولی من دخترم را تشویق می کنم که حتماً دکترایش را بگیرد و از او خواسته ام که کار نکند و فقط به تحصیلاتش برسد.

من از زمان بچگی شان خیلی با آنها کار کردم. هیچ وقت نمی گذاشتم وقتشان را هدر دهند یا حتی بازیهای پیخودی کنند. با آنها بازیهای فکری و علمی می کردم و هنوز دبستان نرفته بودند که در ذهنشان ضرب و تقسیم می کردند و سواد داشتند. علاوه بر این در قسمتهای هنری خیلی با آنها کار کردم، به خصوص در موسیقی و داستان نویسی، آنها را مرتب در کلاسهای مختلف ثبت نام می کردم. فعالیتهای ورزشی هم داشتند. الان هر دو شان نی و ضرب و ارگ و سه تاوشان را خوب می زنند و شنایشان هم خیلی خوب است... کماکان تمام وقت فراغتم را به بچه ها می رسم. به غیر از کارهای دیگر، برایشان خیاطی هم می کنم. یعنی بیشتر لباسهایشان را خودم می دوزم که مطابق سلیقه خودشان باشد. حتی ساعات کاریم در کتابخانه را هم به بعد از ظهرها انداخته ام که صبحها به کار خانه و امور بچه ها برسم. می خواهم وقتی بعد از ظهر به خانه برمی گردند همه چیز مرتب و آماده باشد و غذایشان حاضر باشد. تنها آرزویم این است که بچه هایم به بهترین وجهی پرورش پیدا کنند و به بالاترین درجات علمی برسند و ارتقا پیدا کنند.<sup>۱۳</sup>

کم نیستند مادرانی که با فداکاری و گذشت از خواستههای خود صرفنظر می کنند تا بتوانند به بهترین وجه ممکن امکانات مالی و معنوی شان را در اختیار فرزندان خود

۱۳. فریده، ۴۷ ساله، فوق دیپلم کتابداری، کتابدار در اصفهان، دارای يك دختر ۲۲ ساله و يك پسر ۱۸ ساله.

قرار دهند. مادرانی که خود امکان تحصیلات عالی نداشته اند اکنون بر تحصیلات عالی فرزندانشان بسیار پافشاری می کنند.

دلم می خواست دو بچه داشته باشم، ولی چون وضع مالی مان چندان مناسب نیست و من می خواهم بچه ام تا حد ممکن در رفاه باشد به همان يك بچه قناعت کردیم. ما در خانواده مان رفاه چندانى نداشتیم و کسی نبود که ما را به تحصیلات تشویق کند ولی من بلندپرواز بودم و می خواستم حتماً دیپلم بگیرم که سر کار بروم و تمام چیزهایی را که دوست داشتم و خانواده ام نمی توانست برایم تهیه کند بخرم. آن موقع که من درس می خواندم در خانواده هایی مثل ما اصلاً رسم نبود که کسی به دانشگاه برود. خیلی که می خواستیم درس بخوانیم تا حد دیپلم دبیرستان بود... حالا که بچه دار شده ام خیلی آرزوها برایش دارم. می خواهم حتماً تحصیلات عالیه کند و شغل خوبی داشته باشد. اگر وضع مالی مان خوب بود دلم می خواست وقتی بزرگ شد برای ادامه تحصیل به خارج فرستم. من خودم البته خارج نرفته ام ولی فکر می کنم سطح دانشگاههای آنجا خیلی از ایران بالاتر باشد. اینها البته آرزوهایم است. فکر نمی کنم هیچ وقت چنین امکانی داشته باشم. من فعلاً هر ماه دو هزار تومان حق عائله مندی دارم آن را جمع می کنم و عید به عید می گذارم به حساب پسر برای وقتی که بزرگ شد. می خواهم تا می توانم امکانات را در اختیارش بگذارم که بتواند با خیال راحت تحصیلش را بکند. حاضرم برای پیشرفت بچه ام هر کاری بکنم.<sup>۱۵</sup>

فرزندمداری تا بدانجا پیش می رود که مادران شاغل حتی می پذیرند که نه تنها از امیال شخصی خود بگذرند بلکه از توان جسمی و روحی خود نیز فراتر روند تا بتوانند پاسخگوی خواسته های کودکانشان باشند.

من در شغل فعلی ام بیست سال سابقه کار دارم و چون کارم در رابطه با مشکلات مردم است، روحاً و جسماً خیلی احساس خستگی می کنم. گاهی احساس می کنم که دیگر رمقی برایم نمانده، اما وقتی صحبت از بازنشستگی ام پیش می آورم بچه هایم مخالفت می کنند، چون می دانند که هزینه زندگی خیلی بالاست و من باید کار کنم تا مخارج آنها و هزینه تحصیلاتشان تأمین

۱۵. ناهید، ۳۳ ساله، دیپلمه، کارمند شهرداری اصفهان، دارای يك پسر سه ساله.

شود. آنها توقعشان خیلی زیاد است. گاهی به بچه کوچکم می گویم که شاید دیگر به دلایل مالی نتواند به مدرسه غیرانتفاعی برود و باید سعی کند به مدرسه معمولی راضی شود. می گوید نه، شما باید به هر طریقی شده زندگی و تحصیل ما را به بهترین وجهی تأمین کنید. حالا خودتان می دانید. من هم چون علاقه مندم که بچه ها حتماً تحصیلات بالا داشته باشند سعی می کنم این امکانات را برایشان فراهم کنم. اگر مجبور نبودم به کار خانه و بچه ها پرسم، حتی حاضر بودم شغل دومی هم قبول کنم که درآمد بیشتری داشته باشم و آنها بتوانند راحت تر زندگی کنند.<sup>۱۶</sup>

پدیده فرزندمداری گرچه عموماً در نزد خانهای خانه دار پیش از زنان شاغل به چشم می خورد و بچه ها مشغله عمده این مادران به شمار می آیند، اما از آنجا که مشکلات شغلی و خستگی مفرط ناشی از محیط کار را نداشته و انجام کارهای خانگی را جزئی از «وظیفه» خود می شمارند به مراتب کمتر از زنان شاغل دچار فرسودگی جسمی و روحی می شوند و بسیار بیشتر از آنان با همسران خود بر سر موقعیت سنتی زن تفاهم دارند. به همین دلیل، زنان خانه دار حتی آنانی که با ایدئولوژی مسلط موافقت ندارند با فرهنگ مسلط بر جامعه دچار تناقض و تضاد نشده و خود را خوشبخت تر احساس می کنند. آن دسته از زنان خانه داری که از رفاه نسبی برخوردارند به زن تنها در مقام مادری و همسری ارج می نهند و اشتغال زن را امری ثانوی و گاه بی ارزش می دانند و به مادران شاغل خرده می گیرند که آنچنان که باید و شاید به فکر آسایش فرزندان خود نیستند.

من چون بیرون کار نمی کنم فشاری را که بر خانهای شاغل هست و به خانواده هایشان هم منتقل می کنند ندارم و برای همین هم خانه ام خیلی آرامش دارد. البته برای اینکه این آرامش وجود داشته باشد باید مثلاً پیراهن شوهرم اطو شده باشد، لباس بچه ها برای مدرسه مرتب باشد و هر روز غذای تازه و خوشمزه پخته باشم. ولی من خانه داری را دوست دارم و وقتی بچه ها به خانه می آیند خسته نیستم. برای همین هم زمان مفیدی را برایشان می گذارم. اصولاً من معتقدم که اگر هم زن بخواهد کار کند باید فقط کار نیمه وقت بگیرد که زمان

۱۶. زهرا، ۴۶ ساله، لیسانس جامعه شناسی، مددکار اجتماعی در تهران، دارای سه فرزند، يك دختر ۲۰ ساله و دو پسر ۱۷ و ۱۵ ساله.

غیبتش از خانه زیاد نباشد و بتواند بهتر به بچه هایش برسد... من تا ۱۵ سالگی بیشتر درس نخواندم. مدتی کلاس خیاطی رفتم و بعد هم خانه بودم تا اینکه در سن ۱۹ سالگی ازدواج کردم. تعداد بچه ها و فاصله سنی شان را از قبل با شوهرم تصمیم گرفتیم، چون دوست داشتم به بهترین وجه ممکنه به آنها برسم. بچه هایم مدرسه فونه مردمی می روند. فعالیت های ورزشی دارند و کلاس زبان و کامپیوتر هم می روند. شوهرم کار خصوصی دارد و درآمدش خوب است. اما بخش عمده آن صرف هزینه بچه ها می شود و ما این مخارج را با میل و رغبت می کنیم... من تمام وقتم به کار بچه ها صرف می شود. حتی وقتی مدرسه هستند تمام ذهنم را اشغال می کنند. مرتب کتابهای روان شناسی کودک می خوانم که بدانم چطور با آنها رفتار کنم و چکار کنم که خوب درس بخوانند. بچه هایم باید آموزش خوبی ببینند تا بتوانند بعداً امتحان کنکور را بگذرانند و تخصصی بگیرند. از آن گذشته باید پرایشان پشتوانه مالی تهیه کنیم که وقتی بزرگ شدند نگرانی مالی نداشته باشند.<sup>۱۶</sup>

نیازهای فرزندان طبقه متوسط تحصیل کرده اما تنها به تحصیلات در مدارس ممتاز و فعالیت های فوق برنامه محدود نشده، بلکه مصرف بی رویه کالاها و خدمات غربی را نیز در بر می گیرد. این مصرف گرایی و غرب زدگی شکفت انگیز و بی سابقه، که خود نشانه بارزی از شکست سیاست های فرهنگی جمهوری اسلامی است، نه تنها با مخالفت این خانواده ها که در تقابل با اسلام گرایی قرار داشته و از نظر فرهنگی خود را به غرب نزدیکتر احساس می کنند مواجه نمی شود، بلکه گاه تشویق نیز می گردد.

بچه ها می روند خانه دوستانشان، می بینند آنها ویدئو و ماهواره و پیانو دارند. می آیند می گویند چرا ما نداریم. خانواده هایی مثل ما که سنتی و مذهبی نیستند و خیلی هم قربان صدقه بچه هایشان می روند بالاخره ناچارند که این وسایل را برای بچه هایشان تهیه کنند چون آنها به آن شکل که تفریحی ندارند و محیط بیرون از خانه هم که خیلی بسته است. در نتیجه ما سعی می

۱۶. فاطمه، ۳۹ ساله، خانه دار در تهران، تحصیلات سوم متوسطه، دارای دو پسر ۱۵ و ۱۲ ساله.

کنیم که حداقل در خانه امکان ارتباط آنها را با دنیای خارج فراهم کنیم.<sup>۱۸</sup>

زنان شاغل که یا با دلایل اقتصادی و یا به دلیل ارزشی که برای اشتغال خود قائلند، علی رغم مشکلات موجود حاضر به ترك شغل خود و خانه نشینی نیستند، از سوی جامعه و فرهنگی که هنوز به ارزش اجتماعی اشتغال زن آگاه نشده و می پندارد که نقش زن بهتر است به همسر داری و زایش و پرورش کودکان محدود گردد، بسیار سرزنش می شوند. حتی خانواده های این زنان نیز از این قاعده کلی مستثنی نیستند. این سرزنش که بهانه اصلی آن رسیدگی هرچه بهتر مادران به فرزندان است تا بدانجا پیش رفته که مادران شاغل را دچار احساس گناهی عمیق کرده است. بسیاری از آنان نه تنها از خواسته ها و پروژه های شخصی خود به نفع فرزندان چشم پوشی کرده اند، بلکه برای ندادن بهانه به دست دیگران (منجمله همسرانشان) با تقبل انجام تمامی کارهای خانگی جسم خسته خود را فرسوده تر می کنند و هیچ زمان فراغتی را برای پرداختن به خود اختصاص نمی دهند. اما باز هم نسبت به فرزندانشان احساس غبن کرده و به خود خرده می گیرند.

خیلی رویاها داشتم. می خواستم درس را ادامه دهم و دکترا بگیرم. می خواستم مقالاتی را که ترجمه کرده ام به شکل کتابی چاپ کنم، تحقیقاتم را بسط دهم. اما فکر می کنم دیگر برای من تمام شده. اوج من همین بوده. در محیط کار که کسی کمکی نمی کند و تشویقی هم انجام نمی شود. از طرف دیگر کارم را آنقدر دوست دارم که دلم می خواهد اوقات فراغتم را هم به کار تحقیق اختصاص دهم ولی نمی توانم. احساس می کنم که خیلی خودخواهانه است اگر علاقه به کار را به بچه هایم ترجیح دهم. باید به آنها برسم. من به خاطر کارم خیلی چیزها را فدا کرده ام. مثلاً خانه ما به قمیزی خانه خواهرم که خانه دار است نیست. غذای بچه هایش تنوع بیشتری دارد و آنها بیشتر از بچه های من گردش می روند. خوب من فرصت زیادی ندارم که بچه هایم را به گردش ببرم، ولی در عوض برایشان کتاب زیاد می گیرم، در کلاسهای انگلیسی و موسیقی و ورزشی ثبت نامشان کرده ام. تمام حقوقم را برای آنها خرج می کنم. پسرم مدرسه غیرانتفاعی می رود و دخترم نمونه مردمی. ولی مشکل اصلی ام این است که زیاد نمی توانم با آنها

۱۸. شهین، ۴۵ ساله، لیسانس ادبیات و دبیر در تهران، دارای يك دختر ۱۷ ساله و يك پسر ۱۲ ساله.

وقت صرف کنم و از این بابت احساس گناه شدیدی دارم. این باعث تناقض در وجودم شده و برایم مسائل روانی ایجاد کرده. دیگران هم مرتب به من ایراد می گیرند که به قدر کافی به بچه هایم نمی رسم.<sup>۱۹</sup>

این احساس گناه که یکی از تبعات فرزندمداری در جامعه ای زن ستیز است، موجب می شود تا مادران شاغل پیش از پیش خود و امیال و خواسته های شخصی خود را به دست فراموشی سپرده و در غایت برای خود هویتی مستقل از فرزندانشان قائل نشوند.

از کارم رخصت دارم ولی چون ساعات کارم زیاد است وقت و حوصله کافی برای بچه هایم ندارم و این مسئله مرا خیلی ناراحت می کند. البته من همه زندگی شان را مرتب می کنم همیشه غذایشان را از شب قبل آماده می کنم که وقتی از مدرسه بر می گردند همه چیز مرتب و آماده باشد. همه درآمد را هم خرج خانه و بچه ها می کنم. در درسشان هم به آنها کمک می کنم. به خودم فشار می آورم که علیرغم خستگی وقتی به خانه می رسم تمام وقتم را صرف آنها کنم. در تعلیم و تربیتشان نقش اصلی را من ایفا می کنم، خیلی بیشتر از پدرشان. ولی آنقدر خسته هستم که دیگر حوصله زیادی ندارم به حرفهایشان گوش دهم و این مرا خیلی نگران می کند... من عملاً ساعت فراغت برای خودم ندارم. زنی که همه وقتش برای کار، چه در خارج و چه در داخل خانه، گرفته می شود همیشه مجبور است به مسائل خارج از خودش به دیگران فکر کند و کمتر به فکر خودش باشد. من اصلاً فرصت رسیدن به خودم را ندارم. فرصت انجام کارهایی را که دوست دارم ندارم. حتی فرصت مطالعه هم ندارم. مطالعه ام محدود شده به کار تخصصی که آن را هم سر کار انجام می دهم چون در خانه وقتی برایم باقی نمی ماند.<sup>۲۰</sup>

مشاهده می کنیم که پدیده فرزندمداری در ایران پس از انقلابی به پروسه فرد شدن

۱۹- افسانه ۴۲، ساله، فوق لیسانس تاریخ، پژوهشگر در تهران، دارای یک پسر ۱۵ ساله و یک دختر ۹ ساله.

۲۰- مژگان، ۴۵ ساله، مهندس کامپیوتر، کارمند در تهران، دارای یک دختر ۱۴ ساله و یک پسر ۱۰ ساله.



این مادران که حتی فرصت اندیشیدن به خود را ندارند لطمه می زنند. این پدیده باعث می شود تا آنان نتوانند استراتژیهای فردی اتخاذ کرده، منافع فردی جدا از منافع دیگر اعضای خانواده داشته و در غایت قادر نشوند مناسبات قدرت را به نفع خود تغییر دهند. هویت این زنان، علی رغم نقشی که در جامعه ایفا می کنند، کماکان در ارتباط تنگاتنگ با عملکرد مادری و همسری آنان تعیین می گردد. عدم خودمختاری این زنان موجب می شود تا آنان قادر نشوند به موقعیتی که بر مناسباتشان با جامعه و نه فقط با خانواده مبتنی است دست یابند.

از سوی دیگر، از ورای پدیده فرزندمداری این مادران در واقع به اشاعه فرهنگی که فردیت را محور مجدد می داند، مدد می رسانند چرا که آنان با امکاناتی که در اختیار فرزندان خود قرار می دهند، در عمل آنان را از نظر فکری و فرهنگی به جهانی نزدیک می کنند که فرد در مرکز آن قرار دارد؛ جهان غرب. این فرزندان خواه ناخواه با ارزشهای «اسلامگرا» که از سوی دولت و دستگاههای دولتی تبلیغ می شود به مخالفت برخاسته و بر تنش موجود میان سنت و مدرنیته که بیش از پیش در جامعه پسانقلابی ایران به چشم می خورد، خواهند افزود. اما بهای این فردیت و چیرگی ارزشهای مدرنیته در جامعه آینده ایران را مادرانی می پردازند که ندانسته قربانی خشونتی پنهان اند؛ خشونتی که از سوی فرزندان دلیندشان بر آنان اعمال می گردد.



# خشونت در خانواده و بازتاب آن در مطبوعات ایران

## طرح بررسی

به طور کلی می توان گفت که در میان مطالعات جامعه شناختی که از دیرباز در مؤسسات آموزش و پژوهشی ایران انجام گرفته، جای مطالعات میدانی در زمینه خشونت در خانواده خالی است. با اینکه در کارهای تحقیقی در حیطه آسیب شناسی خانواده اشاراتی به مسئله خشونت در خانواده شده<sup>۲</sup>، ولی هیچ یک به قصد مطالعه خشونت انجام نگرفته است. اما در زمینه مطالعات حقوقی، به نوشته هایی در تفسیر و انتقاد از قوانینی که راه را برای خشونت باز می کنند، در گذشته<sup>۳</sup> و حال برمی خوریم. در بسیاری از مباحث قانون مدنی ایران تفاوت های قابل توجهی بین زن و مرد وجود دارد. نکاتی که از دیرباز در قوانین مربوط به خانواده به چشم می خورد و می تواند ریشه بسیاری از خشونتهای خانوادگی به شمار آیند عبارتند از: مباحث مربوط به ازدواج، طلاق، حضانت اطفال، نفقه، اقامتگاه، تابعیت، اهلیت، قیمومیت و ارث.

۱- دارای دکترای جامعه شناسی از دانشگاه سوربن (پاریس)، استادیار سابق دانشگاه تهران و سرپرست بخش روانشناسی اجتماعی مؤسسه مطالعات و تحقیقات دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، از سال ۱۹۸۰ در فرانسه اقامت دارد و متناوباً به کار تدریس (مؤسسه آموزش بزرگسالان دانشگاه نانتر) و پژوهش (سازمانهای دولتی و غیردولتی بین المللی) پرداخته، دارای تألیفاتی در زمینه زن، خانواده، سالخوردهگان و مهاجرت است.

۲- از دو بررسی به عنوان نمونه یاد می شود:

ستاره فرمائفرمائییان، و همکاران، روسپیکری در شهر تهران (تهران: مدرسه عالی خدمات اجتماعی، ۱۳۴۲ (۱)).

ویدا ناصحی (سرپرست تحقیق)، وضع زنان مطلقه شهر تهران، با همکاری بیژن افسر کشمیری، بقول سلطان محمدی، زرین تاج غفوری (تهران: انتشارات بخش روانشناسی اجتماعی مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۵۹).

۳- مهناز افخمی، حقوق زن در ایران، مجموعه ای از انتشارات سازمان زنان ایران از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ (پتسدا، مریلند: انتشارات مرکز زنان، بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۳/۱۹۹۴).

در هیچ يك از این موارد زن با مرد مساوی نیست و نسبت به مرد از حقوق کمتری بهره مند است.<sup>۴</sup> مقررات واپسگرایی که در زمینه حدود، قصاص و دیات در قوانین جزایی ایران که در دی ماه ۱۳۶۱ به تصویب رسید، وضع را از آنچه بود وخیم تر کرد.<sup>۵</sup> در تعریف این قوانین نقش ارشدیت جنسی و سنی که از ارکان خانواده سنتی ایرانی است کاملاً مشهود است و تأثیر غیر قابل انکار آن را می توان در نتایج بررسی حاضر که نمونه ای از خروار است، باز یافت.

هدف از این مطالعه شناسایی و تحلیل خشونت‌هایی است که در درون شبکه خویشاوندی روی داده و خبر آن در مطبوعات ایران منعکس شده است. در این جا لازم به یادآوری است که معمولاً فقط حوادث گزارش شده به مطبوعات می رسند و از میان آنها تعدادی برگزیده و منتشر می شوند. دیگر اینکه بعضی از انواع خشونت در فرهنگ ایرانی اصولاً مطرح نیست. مثلاً همخواهی به عنف با همسر به علت مقررات مربوط به تمکین از مرد خشونت به شمار نمی آید و حتی زن نیز آن را تجاوز به خود به حساب نمی آورد. و یا بحث درباره تجاوز به کودکان، در فرهنگ ایرانی تابوست و با اینکه به گفته مددکاران اجتماعی در بعضی خانواده ها روی می دهد به ندرت به خبری در این مورد در جراید بر می خوریم.

فیلم «مشق شب» به کارگردانی کیارستمی که بر پایه پژوهش شعبه دولت آبادی درباره خشونت بر کودکان در خانواده ساخته شده<sup>۶</sup>، نشان دهنده ستمی است که زیر لوای تنبیه بر کودکان اعمال می شود و هرگز در جراید منعکس نمی گردد. ناگفته نماند که در کشوری که دختر در سن ۹ سالگی و پسر در ۱۵ سالگی بالغ به شمار می آیند، در تعریف کودکی به مشکل بر می خوریم. آیا به شوهر دادن دختر ۹ ساله خشونت نیست؟ آیا جایز بودن حکم اعدام برای دختر ۹ ساله و پسر ۱۵ ساله با این استدلال که آنها در مقابل قانون مسئولند، خشونت به حساب نمی آید؟

بررسی حاضر که نوعی پژوهش در زمینه آسیب شناسی اجتماعی به شمار می رود، به هیچ وجه بازتاب ابعاد خشونت‌های خانوادگی در ایران نیست و به نیت نشان

۴. ریدا ناصری (بهنام)، «زن، خانواده و تجدد»، ایران نامه، سال یازدهم، شماره ۲، بهار ۱۳۷۲، صص ۲۴۸-۲۷۷.

۵. پرویز اوصیاء (الف پایا)، بررسی تحلیلی قوانین قصاص و حدود و دیات، لندن: کانون نویسندگان ایران در تبعید، (۱۹۹۱)، دفتر سوم، صص ۱۹۷-۱۷۱.

۶. فیلم «مشق شب»، به کارگردانی عباس کیارستمی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران ۱۳۶۶.

دادن نحوه گزینش و طرح مسئله در جراید، شناخت ویژگیهای فرهنگی آن و نحوه برخورد حقوقی و اجتماعی با آن به نگارش درآمده است.

باید اضافه نمود که از چند سال پیش مبارزات پیگیری از سوی حقوقدانان و پژوهشگران ایرانی بخصوص زنان، در شناساندن کمبودهای قانونی و مقررات اجتماعی و طرح مشکلاتی که رویاروی آنهاست، آغاز شده است.<sup>۷</sup> تعدیل قوانین حمایت خانواده، بدون شك از نتایج این گونه کوششهاست که همچنان ادامه دارد.

## روش مطالعه

برای مطالعه خشونت در خانواده نخست روزنامه های منتشر شده در سال ۱۳۷۵ مورد توجه قرار گرفت و روزنامه ایران که روزنامه ای است دولتی و پرتیراژ و هر روزه صفحه ای را به شرح حوادث اختصاص می دهد، به عنوان چارچوب مطالعه برگزیده شده و صفحات «اجتماعی - حوادث» این روزنامه از شماره ۳۵۰ مورخ ۲۸ فروردین ماه ۱۳۷۵ (درج اولین واقعه) تا شماره ۶۲۳ مورخ ۲۷ اسفند ماه ۱۳۷۵ (تاریخ آخرین واقعه) مورد بررسی قرار گرفته است.

هر واقعه در صورت واجدالشرایط بودن، يك واحد پژوهش به حساب آمده است. در اینجا لازم است تعریف خشونت را که پایه و اساس گزینش هر واحد پژوهش قرار

۷. دستچینی از مقالات منتشر شده بین سالهای ۱۳۷۳-۷۶ در انتقاد از قوانین مدنی ایران و طرح پیشنهادات:

محسن قانی، «كتك زدن: یکی از آثار ریاست مرد»، زنان، ش ۱۸، خرداد و تیر ۱۳۷۳، صص ۵۴-۵۹.

الهام خاکسار، «گزارش يك زخم»، زنان، ش ۲۹، تیرماه ۱۳۷۵، صص ۳-۹.

میزگرد: «خشونت: بحثی در عخل و ابعاد»، جامعه سالم، ش ۱۷، ۱۳۷۶، صص ۶-۱۳.

سیدمحسن سعیدزاده، «به جای قتلید در قانون تجدید نظر کنید»، زنان، ش ۳۶، مرداد ۱۳۷۶، صص ۵۶.

مهرانگیز کار، «ازدواج دخترچه ها قانونی است»، زنان، ش ۳۶، مرداد ۱۳۷۶، صص ۱۶-۱۸.

سادات قایمی، «ولایت پدر: مفهوم و دامنه»، زنان، ش ۳۶، مرداد ۱۳۷۶، صص ۱۸-۲۱.

فاطمه قاسم زاده، «پدوفتاری با زنان»، جامعه سالم، ش ۲۸، مهرماه ۱۳۷۵، صص ۵۶-۵۹.

مهرانگیز کار، «تکالیف قانونی در برابر شرهر»، زنان، ش ۳۱، آذرماه ۱۳۷۵، صص ۲۶-۲۹.

شیرین عبادی، «دادگاه کرده کی هفتاد سالگان امروز»، جامعه سالم، ش ۲۸، مهرماه ۱۳۷۵، صص ۷۲-۷۶.

گرفته بیاوریم. خشونت در این مطالعه به معنای کلی آن آمده است. بنابراین هر گونه تجاوز (جسمی و روانی) بر وجود خود و یا وجود دیگری و یا از سوی دیگری، خشونت تلقی می شود، مانند: قتل، ضرب و جرح، تحقیر و توهین، تحمیل عقاید (ازدواجهای اجباری یا تحمیلی، منع اشتغال و تحصیل، منع رفت و آمد با اقوام و خویشان) خودکشی یا قصد خودکشی.

در هر واحد پژوهش جنسیت عامل خشونت، نوع خشونت، نحوه اعمال خشونت، دلیل یا دلایل خشونت و در صورت امکان کیفر خشونت (که بعضی اوقات خشونت در خشونت به حساب می آید) و بالاخره نتیجه گیری از خبر منتشر شده استخراج و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته اند.

## نتایج

۱. فراوانی: رویهم ۱۱۴ خبر در مورد خشونت در طول سال ۱۳۷۵ شناخته و استخراج شده اند که حاوی ۹۲ واقعه است. معمولاً درباره هر واقعه يك خبر انتشار یافته و گاه نیز ماجرای واقعه در چند شماره تکرار شده است. از نظر توزیع فراوانی موارد خشونت بیشترین در ماههای زمستان و کمترین در طول ماههای بهار اتفاق افتاده است. تیر ماه بالاترین تعداد (۱۸ مورد) و فروردین ماه کمترین (۳ مورد) تعداد موارد خشونت را نشان می دهد. البته حجم اخبار اجتماعی ایرانی و خارجی، در تعداد و طول گزارشات مربوط به اخبار خشونت در خانواده بی تأثیر نیست.

حدود نیمی از اخبار همراه با عکس منتشر شده اند که از میان آنها ۷۰ درصد مربوط به خشونتهای منجر به قتل است. در ۹ مورد عکس قاتل، در ۱۲ مورد عکس مقتول یا مقتولین و در ۱۸ مورد هر دو همراه گزارش آمده است.

۲. توزیع جغرافیایی: از نظر جغرافیایی، بیش از نیمی از موارد قتل در شهرهای بزرگ به وقوع پیوسته و شهر تهران دو سوم این تعداد را در بر می گیرد. شهرهای کوچک حدود ۳۰ درصد از وقایع را شامل می شود و از دهات و قبایل به جز يك مورد ذکری به میان نیامده و در بقیه موارد از محل حادثه یاد نشده است. و اما خبری در مرداد ماه ۱۳۷۵ در صفحه حوادث روزنامه ایران زیر عنوان «مجازات قبیله ای زنان عشایر» مبنی بر اینکه «قتلهای ناموسی در سال ۱۳۷۴ نسبت به سال پیش ۶۱ درصد کاهش یافته»، نشاندهنده اهمیت این وقایع در مناطق روستایی و ابدی است.

شکایات بیشتر مربوط به شهر تهران و بر مبنای دادرسیهای دادگاههای عمومی

و خانواده در استان تهران گزارش شده است. اخبار مربوط به شکایات کمتر همراه با عکس است و فقط در ۹ مورد عکس قاضی همراه با نمای شاکی از پشت زینت صفحات حوادث شده است.

۳. جنسیت عاملین خشونت: عاملین قتل در ۸۵ درصد از موارد مرد و در ۱۵ درصد زن هستند. شکایات نیز بیشتر به درخواست زنان در دادگاهها مطرح شده است.

مردان بیشتر می کشند در حالیکه زنان دست به خودکشی می زنند و یا قصد خودکشی و یا ارتکاب قتل دارند. اما به جز در ۲ مورد اقدام آنها نافرجام می ماند. صفاتی که مخبرین در گزارشات خود به زنان و مردان نسبت می دهند نیز گویای این مطلب است که زنان بیشتر ستم دیده و مظلوم و مردان ستمگر و مهاجمند. صفاتی که برای توصیف زنان به کار رفته عبارتند از: بی پناه، قربانی، بی دفاع، مظلوم، قانع، بیچاره، متحمل، مهربان و یا دختران معصوم و محجوب. حتی در مواردی هم که زن عامل خشونت است از او به عنوان ناسازگار و بیولفا نام برده شده است. در حالیکه برای توصیف مردان (مجرم) از صفاتی چون خیانتکار، کینه توز، لجباز و خشن، طماع و پول پرست، کلاهبردار و عیاش و خوشگذران، استفاده شده است.

۴. طبقه اجتماعی: در مورد طبقه اجتماعی عاملین خشونت مشکل می توان سخن گفت، چرا که به ندرت در مورد میزان تحصیلات و شغل آنها نوشته اند. در میان عاملین قتل فقط به يك طبیب، يك وکیل دادگستری و دو دانشجو و يك راننده اشاره شده، و در بقیه موارد فقط می توان از ورای شرح وقایع به منشأ اجتماعی و تعلق آنها به گروههای اجتماعی پی برد. به طور کلی نحوه گزارشات حاکی از آن است که عاملین قریب به اتفاق خشونتها از طبقات کم سواد و غیر مرفه جامعه اند. بدیهی است ناپساامانیهای ناشی از تنگدستی در ایجاد محیط زندگی تنش زا و در نتیجه نظام گسیختگی در خانواده مؤثرند. ولی نبود یا کمبود موارد خشونت در میان خانواده های طبقات مرفه در جراید، بیشتر بدین سبب است که این دسته از خانواده ها برای حفظ پرستیژ اجتماعی کمتر برای حل مشکلات خانوادگی به مراجع قضایی رجوع می کنند و خشونتها فقط زمانی در جراید منعکس می شوند که قتلی صورت گرفته باشد. قتلها نیز چنانکه خواهیم دید بیشتر به دلایل ارزشهای سنتی از جمله ناموس پرستی، سوء ظن، فقر و کمبودهای ناشی از اعتیاد صورت گرفته و این رفتارها در میان افراد تحصیل کرده و مرفه کمتر منجر به قتل می گردد.

۵. انواع خشونت: حدود ۴۰ درصد از خشونتها در خانواده منجر به قتل، حدود

۲/۵ درصد متجر به خودکشی شده است و ۳/۵ درصد از موارد به قصد ارتکاب قتل یا خودکشی انجام گرفته ولی نافرجام مانده است. در بقیه موارد شاکی برای دادخواهی به دادگاههای عمومی یا دادگاه خانواده مراجعه کرده است.

#### الف - خشونت‌های منجر به قتل

زن کشی، زن و فرزندکشی و کشتن اعضای خانواده همسر بالاترین درصد قتل‌های انجام شده توسط مردان را تشکیل می‌دهد. دلایل ارائه شده عبارتند از: اختلاقات زناشویی، سوء ظن، بی‌حرمتی به شوهر، ترك خانه شوهر یا درخواست طلاق و بالاخره قصد تعدد زوجات. به نمونه‌هایی چند توجه کنیم:

مردی که پس از جر و بحث همسرش را خفه کرده است دلیل قتل را چنین توجیه می‌کند: «به همسرم گفتم تصمیم دارم به مناسبت سالگرد فوت مادرم برای او مراسمی ترتیب دهم. امروز باید خانه را جمع و جور کنی. ولی همسرم در جواب گفت این موضوع ربطی به من ندارد و من این کار را انجام نمی‌دهم. بعد هم به مرحوم مادرم ناسزا گفت. من هم عصبانی شدم و ناخودآگاه او را خفه کردم.» (۱۶ مرداد). در اینجا به ارزش زن که در سنت ایرانی فقط با مادر شدن و آنهم مادر اولاد ذکور، تحقق می‌یابد، پی می‌بریم. جالب اینکه رئیس شعبه اجرای احکام نیز پس از صادر شدن حکم قصاص از اولیای دم (خانواده مقتول) برای جوان قاتل که از عمل خود «نادم» است تقاضای عفو و بخشش می‌کند که البته مورد موافقت قرار نمی‌گیرد. لازم به تذکر است که در این مورد و بسیاری موارد دیگر هرگز ذکری از نیسی از بهای دیه که باید از سوی خانواده زن برای قصاص مرد به خانواده او پرداخت گردد نمی‌شود.<sup>۸</sup>

در موردی دیگر مردی که پس از مشاجره همسر خود را با ضربات چاقو از پای آورده، به جرم قصاص نفس فقط به هفت سال حبس محکوم می‌شود. (۲۱ آبان). آیا بضاعت مالی خانواده زن اجازه درخواست قصاص را نمی‌داده است؟ در چنین مواردی است که بر جنبه غیر اجتماعی و شخصی بودن قانون قصاص پی می‌بریم.<sup>۹</sup> در بعضی موارد بهای عمل ناپسند همسر از دید شوهر را کودکان می‌پردازند: «مردی به علت آنکه زنش خانه را ترك کرده است، فرزند خردسالش را کشت» (۲۳

۸ در قوانین جزایی ارزش زن نصف مرد است. چنانکه دیه قتل زن مسلمان خواه عسلی خواه غیر عسلی نصف دیه مرد مسلمان است.

۹ مجرم می‌تواند با گذشت اولیای دم از خون مقتول رها شود و حتی اولیای دم می‌توانند خون مقتول را معامله کنند و البته این معامله نیز در رابطه با امکانات مالی اولیای دم موجب امتیاز مستکبران بر مستضعفین می‌شود. اوصیاء، بررسی تحلیلی قوانین، صص ۱۸۷-۱۸۸.

دی). «مردی که زنش از خانه قهر کرده، خانه اش را به آتش کشید و دو فرزندش زنده زنده در آتش سوختند.» (۹ دی)

خانواده نیز به علت آنکه خانه پدری تنها پناهگاه زنی است که خانه شوهر را ترک کرده، غالباً هدف خشونت داماد قرار می گیرد. «مردی پس از کشتن همسر خود خانه پدرنش را به آتش کشید» (۴ شهریور). «مردی که برای بازگرداندن همسرش به خانه پدرزن رفته بود، برادر زن خود را از پا درآورد» (۱۷ آبان). در این مطالعه به چندین مورد قتل برادر زن، مادر زن و مادر بزرگ زن به تلافی بدرفتاری همسر (از دید شوهر) همی خوریم. رفتن زن از خانه شوهر به هر دلیل که صورت گیرد برای مرد سنتی نوعی توهین و بی حرمتی به حساب می آید و اهانت از سوی زن را سخت می توان تحمل کرد. مردی که دختر ۱۸ ساله اش را کشته است انگیزه قتل را چنین شرح می دهد. «شب حادثه من و دخترم با هم مشاجره داشتیم، زهرا به من بی ادبی و اهانت کرد و من ناخودآگاه دستم را جلوی دهانش گرفتم و بدون هیچ قصدی چند لحظه بعد بی حال به زمین افتادم» (۲۸ مرداد). اهانت از سوی خواهر نیز می تواند مجازاتی سنگین در پی داشته باشد. قاتل خواهر می گوید: «خواهرم ناسزا گفت، دست روی دهانش گذاشتم، چون آسم داشت خفه شد و جنازه اش روی دستمان ماند» (۱۶ اردیبهشت).

روی دیگر این نوع «غیرتها» قتل‌های ناموسی است که به خاطر زنان خانواده صورت می گیرد. «پدری به دلیل اینکه پسر ۱۶ ساله همسایه به دختر او نظر داشته و حرف‌های نامربوط می زده نیمه شب خانه همسایه را به آتش می کشد و در این آتش سوزی زن و دو دختر خانواده از بین می روند» (۲۶ خرداد). در این زمینه حتی به قتل پدری به دست پسرش هم می خوریم که به دلیل توهین به مادر، انجام پذیرفته است. قتل دخترعمویی که نامزد و حق پسرعمو است و اکنون راضی به ازدواج با او نیست نیز از جمله قتل‌های ناموسی گزارش شده است (۱۶ تیر).

چندزنی نیز با اینکه به ندرت به قتل می انجامد، ولی در بسیاری موارد خشونت و اختلاقات خانوادگی را سبب می شود. تعداد موارد خشونت در میان خانواده هایی که مرد دارای دو یا سه زن بوده قابل توجه است.

واقعه ای که اخبار صفحه حوادث روزنامه ایران را در تیر ماه و مرداد ماه تحت الشعاع قرار داده خواندنی است: «زنی توسط شوهر خود در پیاهان زنده بگور شد» (۲)

۱۰. لازم به یادآوری است که مطابق ماده ۱۶ قانون قصاص، پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد قصاص نمی شود و فقط به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول محکوم و تعزیر می شود.



خرداد). وی پس از تلاش چند ساعته خود را نجات داد و پس از شکایت دلیل خشونت شوهرش را درخواست رضایتنامه برای ازدواج سوم ذکر کرد و از ترس شوهر به خانه خواهرش پناه برد. اما چند روز بعد شوهر که ناپدید شده بود «با پاشیدن بنزین بر سر همسر فراری که در طبقه زیرزمین همراه با چهار فرزند خواهرش سرگرم خوردن شام بود، آنها را سوزاند» (۲۱ خرداد).

انتشار این واقعه آنچنان بحث انگیز بود که موجب شد مصاحبه ای در پایان جلسات با قاضی دادگاه بشود. وی در پاسخ به سؤال خبرنگار می گوید: «متهم برای ازدواج سوم از قانون کمک می گیرد. البته قانون در عین حال، ازدواج مجدد را خلاف شرع نمی داند، اما شرایط سنگینی برای این عمل در نظر گرفته است که علت آن حفظ بنیاد خانواده است». پس متهم طبق قانون می بایست توانایی لازم برای اجرای عدالت مابین همسر خود و تمکین مالی برای اداره سه زن را به اثبات برساند (۲۷ خرداد). اما معلوم نیست چگونه مردی با يك زن و ۵ فرزند و درآمدی که از فروش نان خشک و آهن قراضه عایدش می شود، توانسته اجازه زن دوم را بگیرد و اکنون با داشتن دو زن و ۸ فرزند به خود اجازه می دهد با گرفتن رضایتنامه از زن دوم خود همسر سومی اختیار کند. قاضی در دنبال صحبت خود برای عبرت آموزی دیگران اضافه می کند: «اجبار همسر اول برای اعلام موافقت برای ازدواج مجدد از سوی شوهر بنیان هر دو خانواده را به هم می ریزد و در این میان ضربه سنگینی بر سرنوشت فرزندان وارد می آورد». سپس راه حل را چنین پیشنهاد می کند: «مشورت با ائمه جماعت مساجد محل و حل مشکلات زندگی بسیار مفید است زیرا که پس از پیروزی انقلاب اسلامی مساجد علاوه بر عبادی بودن، مرکزی فرهنگی و اجتماعی شده اند» (۲۷ خرداد).

اما اهمیت این اتفاق ایجاد خانه های امن برای زنان را برای نخستین بار در مطبوعات ایران مطرح ساخت. مهرانگیز کار در مقاله ای با عنوان «آیا هنوز هم ضرورت تأسیس «خانه های امن» احساس نمی شود» می نویسد: «قوه قضائیه و بازوی انتظامی آن برای جلوگیری از آشکار شدن يك تار موی زنان انواع پلیس و گشت و دادگاه ثابت و سیار را به کار گرفته و سازمانهای عریض و طویل ایجاد کرده است. چنانچه فقط اندکی از آن بودجه هنگفت را برای حفظ جان زنانی که در معرض نقص عضو یا مرگ از جانب شوهرانشان هستند، صرف کنند، از میزان فشارهای روانی و اجتماعی زنان کاسته شده و بر میزان امنیت خاطر آنها افزوده می شود.»<sup>۱۱</sup>

چندزنی نیز موجبات خشونت زنان را که به ندرت به قتل می انجامد، آنچنان

۱۱. مهرانگیز کار، «آیا هنوز هم ضرورت تأسیس خانه های امن احساس نمی شود؟»، زنان، ش ۲۹، تیرماه ۱۳۷۵، صص ۲۰۳.



برانگیخته که دو مورد از چهار مورد قتل انجام شده (منتشره در روزنامه/ایران) توسط زن را به خود اختصاص داده است؛ کشتن هروی احتمالی از راه آتش سوزی و به چاه انداختن بچه هروی. در دو مورد دیگر زنان اقدام به قتل شوهر خود کرده اند و هر دو بار انگیزه قتل، بدرفتاری و خشونت مرد ابراز شده است. اولین قتل در پاریس توسط زن به تنهایی انجام گرفته و اولیای مرد درخواست استرداد قاتل و قصاص او را دارند و در مورد دوم زن به کمک برادر و شوهرخواهر خود «به قصد ادب کردن شوهری که به زن اجازه رفت و آمد با خانواده اش را نمی داده با ضربه های پی در پی او را می کشند».

معمولاً خشونت از سوی زن (قتل یا ضرب و جرح) با همدستی مردان خانواده انجام پذیر است و تنها موردی که زن به تنهایی اقدام به قتل شوهر خود (در پاریس) کرده دور از خانواده و گروه خویشاوندی خود زندگی می کرده است.

پشتیبانی و حمایت از اعضای خانواده که جزئی از وظایف خانواده سنتی ایرانی است تا بدانجا پیش می رود که علاوه بر مواردی که ذکر آن رفت سه مورد قتل به پشتیبانی از برادر، یک مورد قتل پدر به پشتیبانی از مادر، یک مورد قتل زن پدر به پشتیبانی از پدر و بالاخره هفت نزاع خانوادگی منجر به قتل را در بر می گیرد. در موارد زن کشی نیز در صورتی که زن مقتول دارای فرزندان ذکور باشد، این پسرانند که قصاص پدر را تقاضا می کنند (۲ تیر).

در دو مورد دیگر که زنان برای رام کردن مرد سرکش، قصد تنبیه او را دارند، عملشان نافرجام مانده است. جالب آنکه در دادگاه در جواب این سؤال که «چرا از شوهرت درخواست طلاق نکردی؟» زن می گوید: «بعد از ۳۵ سال زندگی، دیگر زشت بود تقاضای طلاق می کردم!» نکته ای که شدت ملامت بودن طلاق و خصوصاً تقاضای طلاق از سوی زن را در جامعه ایرانی می رساند.

مشکلات مالی نیز از جمله دلایلی است که موجبات قتل و نزاعهای خانوادگی را فراهم آورده است. سرقه یا رد شدن درخواست پول موجب قتل والدین، خواهر، عمه، شوهر عمه و باجناب شده است. بارزترین نمونه، کشتاری است که زیر عنوان «ماجرای خیابان گاندی»، ماهها مهمترین خبر صفحه حوادث روزنامه/ایران را به خود اختصاص داد. دختر ۱۶ ساله ای با همدستی نامزد همسن خود، دو خواهر و یک برادرش را به قتل می رساند و قصد کشتن پدر و مادر خود را دارد تا با مرگ اعضای خانواده موانع ازدواجش را از سر راه بردارد و (ظاهراً) با ثروتی که به او خواهد رسید با پسر دلخواه خود ازدواج کند. این واقعه در ایران بی سابقه بوده است، ولی در جهان نظیر این نوع اعمال جنون آمیز را می توان یافت. شرح ماجرا شکی باقی نمی گذارد که دختر متهم به قتل بیماری است روانی (افسردگی و تضاد شخصیتی) و می بایست از سالها پیش

تحت درمان قرار گرفته باشد. اما واکنش مردم، و حتی بعضی از دانش آموختگان در مقابل انگیزه این کشتار، می تواند به تنهایی موضوع مقاله ای در زمینه آسیب شناسی اجتماعی گردد. به جز چند اظهار نظر از سوی متخصصین که به مسئله به صورت علمی می نگرند بقیه که عده آنها بسیار قابل توجه است و از راه تلفن و نامه نظراتشان را با خبرنگار گروه حوادث در میان گذاشته اند، مقصر اصلی را در این جریان «استکبار جهانی» می شمارند. تئوری توطئه<sup>۱۲</sup> که نزدیک به یک قرن است در تفاسیر سیاسی در ایران به کار گرفته می شود اکنون آنچنان بسط و توسعه یافته که هر گونه گرفتاری را می توان به گردن دیگران انداخت. نمونه ای چند از اظهار نظرها را می آورم:

«بار دیگر تهاجم برق آسای فرهنگ بیگانه دو خانواده را اسیر خویش ساخت» (۱۵ دی). «اندیشمندان بیگانه با طرح ریزی این سلاح نامرئی (ویدیو و فیلم) که صد بار مخرب تر از بمب اتمی می باشد، قصد نابودی فرهنگ و اصالت ملی و اسلامی ما را دارند و این سلاح مرگبار چیزی جز فرهنگ پوچ بیگانه نیست» (۱۸ دی). یک روانشناس جوان درباره هدایت برنامه های ماهواره از سوی استکبار جهانی می نویسد: «فراموش نکنیم که استکبار جهانی و امپریالیسم نیز به همین دلیل به طور موزیانه ای وارد عمل می شود و دقیقاً به همین علت آن را شبیخون فرهنگی نامیده اند، زیرا آمریکای جنایتکار از خواسته های پنهانی، تمایلات واپس رانده شده گرایشات خاص محمود شده، ناکامی ها و به قول فروید ناخودآگاه فرد استفاده می کند» (۲۸ بهمن).

متمکن بودن پدر دختر (سمیه) در این دوران که مستضعف بودن نوعی امتیاز اجتماعی به شمار می رود، در همه گیر شدن این ماجرا بی تأثیر نیست. پس از انتشار خبر زنده به گور شدن يك زن توسط همسرش و به آتش کشیدن چهار کودک، نه کسی به روزنامه نوشت و نه «میزگرد گروه اجتماعی برای کالبدشکافی حادثه» برپا شد. مسئول بنیاد ازدواج و تحکیم خانواده در مورد «ماجرای خیابان گاندی» می گوید: «هر چه ثروت بیشتر نباشته شود، بچه نامطلوب تر، زن نامطلوب تر و زندگی نامطلوب تر بوجود می آید». وی حل این گونه مشکلات را در رعایت موازین و قوانین اسلامی می داند و می گوید: «اگر جامعه خدا را قبول دارد مشکل حل است. اول بلوغ دختر ۱۳ سالگی و پسر هم ۱۶ سالگی است. دیگر نباید برویم روی ۲۵ یا سی سالگی دختر را بفرستیم خانه بخت... اما نق و نق هزینه ها، هیچ کجای قرآن امری راجع به تقبل هزینه نکرده است... در آیه ازدواج به صراحت می گوید که هزینه ازدواج پای من است. نباید ترسید خداوند خودش فرموده که هزینه ازدواج را خودش

۱۲. احمد اشرف، «تئوری توطئه»، گفتگو، ش ۸، تابستان ۱۳۷۴، صص ۴۷-۷.

می رساند» (۲۵ دی).

دکتر روانشناسی نیز که مسئله را می شکافد و به نکات اساسی ماجرا انگشت می گذارد نمی تواند از جمله «تهاجم حساب شده فرهنگ بیگانه» بگذرد: «هراس اینجاست که می خواهیم سردرگمی و اضطرابی که برای تحصیل، اشتغال... گریبانگیر اغلب جوانان ماست و نیز بی هویتی که معدل خلأهای مهم فرهنگ خودی و تهاجم حساب شده و فرهنگ بیگانه است پناه مناسبی باشد و بجای حل مشکل خود مسئله آفرین باشد» (۲۸ بهمن).

دادگاه عاملین کشتار را به جرم قتل به قصاص و به خاطر داشتن رابطه خلاف شرع به مجازات شلاق محکوم کردند. حکم قصاص قابل اجرا است مگر آنکه والدین سبیه يك یا هر دو محکوم را ببخشند.

ب- خودکشی یا اقدام به خودکشی:

خودکشی و خصوصاً خودسوزی زنان از جمله خشونتهایی است که در دو دهه اخیر ذهن مردم را مشغول کرده است و تنها چند نمونه از آن را در صفحات حوادث سال ۱۳۷۵ می بینیم. ناکامی در ازدواج، اختلاف با شوهر و نازایی زن از جمله دلایل ارائه در جراید است.

در فرهنگی که زن برای تحصیل کردن و دم پرنیاوردن تربیت شده است شدت سرخوردگیها و ناکامیهای پی در پی، به جای آنکه در او میل به پرخاشجویی و ستیزه جویی را برانگیزد او را به سوی «خودتخریبی» می کشاند.<sup>۱۲</sup> و این واکنش در دوران آشفته اجتماعی که معمولاً زنان از اولین قربانیان آن هستند، تشدید می گردد.

یکی از محققین به نقل از مجله زن روز (۱۳۷۰/۱۲/۱۷) می نویسد «تنها در سال ۱۳۶۹ در تهران پنجاه زن بر اثر خودسوزی جان خود را از دست داده اند. به گفته مدیر کل پزشکی قانونی کشور آمار مربوط به خودسوزی زنان تنها در ۶ ماه اول سال ۱۳۷۰ چهل مورد بوده است».<sup>۱۳</sup>

ج- ضرب و جرح و خشونتهای روانی

ضرب و جرح، آزار جسمی و روحی، اهانت، فحاشی، خست و تنگ نظری،

۱۲. آخرین خبر خودسوزی را در مجله زنان، ش ۴۱، بهمن/اسفند ۱۳۷۶، ص ۶۷ می بینیم: «زن جوانی بر اثر اختلاف با خانواده شوهر خود را به آتش کشید. وی پس از دو روز در بیمارستان جان می سپارد».

۱۴. هابده مغربی، «حقوق زن و بن بسترهای فرهنگی - اجتماعی جمهوری اسلامی»، چشم انداز، ش ۱۳، بهار ۱۳۷۲، صص ۴۲-۵۳.

اخاذی، کلاهبرداری، سوء ظن، هرزگی جنون آمیز، بدخلقی، چندزنی، عقیم بودن زن و حضانت اطفال از انواع دلایل شکایات به دادگاههای عمومی و دادگاه خانواده به شمار می آیند.

از نظر فراوانی تعداد شاکیان زن پنج برابر تعداد شاکیان مرد است. نخست به دلیل اینکه زنان پیش از مردان مورد ستم قرار می گیرند و دیگر اینکه زنان نیز امروزه راههای حق طلبی را آموخته اند.

كتك خوردن از شوهر و پدر به علل مختلف از رایج ترین انواع این دسته از خشونتهاست. دختری که مورد ستم پدر واقع شده می گوید: «پدرم از روزی که مادرم طلاق گرفته و رفته، مرتب مرا می زند. پدرم همیشه می خواست مادرم مطیع باشد. می گفت اگر می گویم ماست سیاه است تو هم باید قبول کنی. مادرم زیر بار نمی رفت. مادر بزرگم هم مرتب پدرم را بر ضد مادرم تحریک می کرد. آنقدر دیشب مرا زد که گوشم کر شده. یکی از همسایه ها مرا راهنمایی کرد که از او شکایت کنم» (۷ آبان).

همانطور که قبلاً اشاره شد اغلب فرزندان، به جای مادری که دسترسی به او ممکن نیست، هدف خشم پدر قرار می گیرند.

دلایل كتك خوردن از شوهر اغلب همان دلایل سنتی است که از دیرباز در فرهنگ ایرانی معمول بوده است. زن باید مطیع شوهر باشد و زن ناشزه مستوجب تأدیب است.<sup>۱۵</sup> نتایج بررسی مجله زنان در مورد «كتك زدن همسر» نشان می دهد که سرجهانشاندن زن جزئی از وظایف مرد به شمار می آید.<sup>۱۶</sup> مردان در مقابل سؤال «آیا شده همسرتان را كتك بزنید؟» چنین می گویند:

بالاخره آدمیزاد است عصبانی می شود، ناراحت می شود. یا لگد است یا كتك است. کشیده و این چیزها. پیل، کلنگ و این چیزها در کار نیست.  
- به زنم می گویم اینها را چرا اینجا گذاشتی بردار. می گوید خودت بردار. می گویم وظیفه توست. می گوید خوب تو برداری چه می شود؟ شما باشین چکار می کنین؟

۱۵. نظر يك روحانی در تأدیب زنان: «نظر اسلام كتك زدن نیست و فقط در امور خاص که زن ناشزه بشود و از شهرش اطاعت نکند جایز است. و آن هم خیلی کم و به اندازه تأدیب.» (پروین اردلان و فروغ خاکسار، «آیا تابعال شده همسرتان را كتك بزنید؟»، زنان، ش ۱۸، خرداد و تیر ۱۳۷۳، صص ۱۹-۶؛ نقل از ص ۱۹).

۱۶. اردلان و خاکسار، «آیا تابعال شده همسرتان را كتك بزنید؟».

- سؤال: شما فکر می کنید زن را باید زد؟

جواب: بعله دیگر آدم مجبور می شود که بزند و از خودش دفاع کند.

سؤال: مگر او چکار می کند؟

جواب: کاری نمی کند. ولی خوب از بچگی در خانواده شان اینجوری

عادتش داده اند.

- با مشت و لگد برای ترساندن و اذیت کردنش می زنم، نه آنطوری که

بتواند برود پزشك قانونی.

کسانی که در این سری مصاحبه مورد سؤال قرار گرفته اند اغلب از میان مردان طبقه کم سواد و کم درآمدند و به سؤال صادقانه پاسخ گفته اند. مطالعات نشان داده است که اختلاف منجر به ضرب و جرح در همه طبقات اجتماعی وجود دارد و فقط دلایل وقوع این حوادث می تواند به گونه ای دیگر باشد.

عناوین سرمقاله هایی که در سال ۱۳۷۵ در روزنامه ایران آمده است مانند: «شوهری که وحشیانه زن خود را كتك می زند برای طلاق همسرش پول می خواهد»، «شوهری برای گرفتن رضایت از همسرش برای ازدواج مجدد او را آزار می دهد»، «شوهری که زنش صاحب فرزند نمی شود رفتاری ناشایست با او دارد»، «شوهری که به همسرش سوء ظن دارد او را محبوس کرده است»، «مردی برای اینکه زنش را بدون مهریه طلاق دهد، غذا و داروی قلبی او را جیره بندی کرده است»، «زنی که باردار دختر ششم است از ترس خشم شوهر به دادگاه خانواده رجوع کرده تقاضای طلاق دارد» همه نشان از خشونتهای اعمال شده بر زن دارد.

اما زنان نیز برای دفاع از حقوق خود بیکار ننشسته اند، چنانکه به ضرب و جرحهای دو سویه نیز در میان خشونتهای خانوادگی برمی خوریم، خصوصاً در موارد چندزنی: «زنی که شوهرش او را تهدید کرده بود که زن دومی خواهد گرفت، هنگامی که در خواب بود دست او را به چراغ خوراکی پزی چسباند و بازویش را سوزاند. زن در مقابل سؤال رئیس دادگاه می گوید: با بداخلاقی های او می سازم ولی تحمل هوو را ندارم.» (۲۴ دی).

ذکر بعضی از موارد خشونت به علت چندزنی به سبب نوع مجازاتی که برای مجرمین تعیین شده خواندنی است و حکایاتی از خشونت در خشونت را به ذهن می آورد: «سه هوو که برای جدایی از همسر و اختلافات با یکدیگر به دادگاه رفته اند با هم گلاویز می شوند، شوهر مداخله می کند و كتك مفصلی می خورد. قاضی پس از اینکه هر سه زن را به پرداخت دیه به مرد محکوم می کنند از شوهر می خواهد بین آنها

عدالت و مساوات را رعایت کند» (۱۷ اردیبهشت). زنی از شوهرش به خاطر اینکه بدون جلب رضایت او زن دومی گرفته شکایت می کند. در دادگاه دو هوو پس از جدال مفصل به جان شوهر خود افتاده او را به شدت کتک می زنند. قاضی دو هوو را مجرم شناخته و هر يك را به اتهام فحاشی و کتک کاری به سی ضربه شلاق محکوم می کند.

مجازات شلاق منحصر به همسران نیست بلکه می تواند دامنگیر مادرشوهر و مادرزن نیز بشود: «مادرشوهر و مادرزنی که بر سر زندگی فرزندانیشان با یکدیگر کتک کاری کرده اند نیز هر يك به ۳۵ ضربه شلاق محکوم شدند» (۱۶ اردیبهشت).

ازدواجهای اجباری نیز درصد قابل توجهی از شکایات را در بر می گیرد. دختران جوان شهرنشین دیگر حاضر نیستند به آسانی تن به ازدواجهای اجباری و تحمیلی بدهند. قانون منع ازدواج دختر باکره بدون اجازه پدر، ازدواج دختر را همواره در گرو خواست پدر و در نبود پدر، در اختیار پدر بزرگ قرار داده است. دختران به هر حال تحت قیومیت مردانند. برادر یا برادران نیز در این میان پشتیبان پدر هستند. پدر آنچنان دختر را مایملک خود می داند که به خود اجازه می دهد به دادگاه شکایت برد. پدری که از ازدواج دخترش با پسری که توانایی مالی چندانی ندارد ناراضی است به دادگاه شکایت کرده است. دختر با حضور مادرش و دیگر اعضای خانواده دور از چشم پدر ازدواج کرده و پدر می گوید چون عقد بدون رضایت من انجام گرفته پس قانونی نیست و درخواست بطلان آن را دارد. (۲۱ تیر). خوشبختانه دادگاههای خانواده به این موارد رسیدگی کرده و با احضار پدر کوشش در حل مسئله می نمایند. ولی حق شوهر دادن دختر همچنان از آن پدر می ماند.

یکی از عوامل خشونت را، که در جامعه ایرانی تازگی دارد، می توان مهاجرتهای پروقرزی خانواده ها پس از انقلاب برشمرد. این پدیده که حکایت از نابسامانیهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در ایران دارد موجبات انواع خشونتها را فراهم آورده است. در این زمینه به شکایت مردان و زنان هر دو بر می خوریم. مردان شکایت از زنانی دارند که یا به قول آنها به شوق رفتن به فرنگ و یا به علت وابستگی به خانواده و گروه خویشاوندی خود همراه فرزندان به خارج رفته اند و حاضر به بازگشت نیستند. خبر ۸ اسفند روزنامه ایران درباره «مادری که به اتهام ربودن فرزندش در فرودگاه مهرآباد بازداشت شده است» مدتی عنوان مقالاتی قرار گرفت که مسئله حضانت اطفال را زیر سؤال برد. زنان نیز از مردانی که به خاطر نبود کار یا تورم شدید اقتصادی به کشورهای دیگر پناه برده اند و با تقاضای طلاق به توسط وکیل مایلند از زیر بار مسئولیت زن و فرزند شانه خالی کنند و بعضی از آنان با ازدواج با زنان کشورهای مهاجرپذیر خانواده جدیدی تشکیل داده اند، به دادگاههای خانواده شکایت

کرده، مطالبه حقوق از دست رفته خود را می کنند. درخواست طلاق زنانی که به شوق رفتن به خارج به دلایل مختلف، به ازدواجهای وکالتی تن داده اند و گرفتار عواقب نافرجام آن شده اند را نیز می توان از جمله این دسته از درگیرها برشمرد. نمونه هایی چند از این شکایات در صفحه حوادث روزنامه ایران گویای این حقیقتند. از جمله: زن جوانی که در تهران به عقد يك جوان ایرانی مقیم نیویورک درآمده، پس از رفتن به آمریکا متوجه می شود که شوهرش سالهاست با يك زن آمریکایی همزیستی دارد و کوچکترین علاقه ای به زندگی با عروس وکالتی نشان نمی دهد» (۱۶ اسفند). و با «زنی با دیدن عکس مردی که مقیم نیویورک است به ازدواج با او رضایت داده و اکنون دو سال است در انتظار دعوتنامه و خرج سفر به سر می برد.»

در این جا به ذکر عواقب این دو مورد «ازدواج وکالتی» که در روزنامه ایران انتشار یافته هستند می کنم، ولی نتایج این گونه ازدواجها را که غالباً به تشویق و وساطت شبکه خویشاوندی انجام می گیرد در مصاحبه هایی که توسط محققین با زنان ایرانی خارج از کشور (در خانه های امن زنان) به عمل آمده، و در همین مجله به چاپ رسیده، می توان مشاهده کرد.

این مطالعه با همه محدودیتهایش نشان دهنده وجود و ابعاد خشونت در خانواده های ایرانی و نابسامانیهای حاصل از آن است. بی گمان برای اظهار نظر کلی و علمی در این زمینه نیاز به پژوهشهای وسیع تری در حیطه آسیب شناسی خانواده داریم. اما آنچه که مسلم است خانواده ایرانی نیز درگیر با خشونتهایی است که بخشی از آن مشترك میان خانواده های همه جوامع جهان و بخشی دیگر خاص ستنهایی است که در فرهنگ ایران ریشه دارد.

راه چاره از يك سوی وضع مقررات و قوانین و ایجاد امکانات و تسهیلات برای قربانیان این خشونتهاست (مانند خانه های امن برای زنان و کودکان) و از سوی دیگر کوشش در مبارزه با باورها و رفتارها که هرچند امری است دشوار اما با آموزش مدرسه ای و با کمک وسایل ارتباط جمعی می توان به نتایج آن امیدوار بود.



## مهاجرت، نوجوانان و ساختار پدر سالارانه خانواده

دنیای کودکان مهاجر دنیای پر از وحشتی است که این کتاب تنها نمایانگر بخش کوچکی از این اضطرابها، تشریשהا، تب و تابهاست. ترمیم این بناهای فروریخته تنها با مهربانی، محبت، ایثار، بخشش، شکپایی و تحمل امکان پذیر است.<sup>۲</sup>

اختلاف پدر و مادر با نوجوان مشکلی اجتماعی است که تعلق به قوم، نژاد یا سرزمین خاصی ندارد. با این همه، برخی از تحقیقات نشان می دهد که تضاد بین دو نسل در میان خانواده های مهاجر شدیدتر است، چرا که نوجوان مهاجر برای وفق دادن خود با جامعه جدید تحت فشارهای گوناگون قرار می گیرد.<sup>۳</sup> نوجوانان از یکسو تمایل به پذیرش فرهنگ غالب را دارند و از سوی دیگر برای حفظ هویت قومی یا نژادی خود مقاومت می کنند. از این روست که اغلب نوجوانان احساس می کنند که بین دو ارزش

۱. شهرزاد مجاب استاد آموزش بزرگسالان در دانشگاه تورنتو است. مقالات متعددی در زمینه زنان و آموزش عالی در ایران، زنان مهاجر و نژادپرستی، فمینیسم و نامیونالیسم، نقد «فمینیسم اسلامی» و زنان کرد و جنبش ملی، منتشر کرده است.

۲. مینا اسدی، با بچه های تهید (سوئد: نشر مینا، ۱۹۹۴)، ص ۱۱. این کتاب مجموعه ای است از نوشته های نوجوانان زیر عنوان «روزی که به سوئد آمدم». این مجموعه نخست به زبان سوئدی به نام Omnibara Visste توسط مؤسسه و نشر تحقیقاتی ARBIK به چاپ رسید و سپس در سال ۹۴ به زبان فارسی انتشار یافت.

۳. در اینجا واژه «مهاجر» به معنی عام تری از Immigrant به کار گرفته شده است. «مهاجر» به معنی اقلیت قومی ethnic minority نیز آمده است. در این معنی، نسل دوم مهاجر، اگرچه دیگر مهاجر نیست، اما به دلیل اختلاف نژادی یا قومی با جامعه میزبان که در کانادا عمدتاً از نژاد سفید است، کماکان «مهاجر» محسوب می شود.



متضاد خانواده و جامعه گرفتار شده اند و راه سازشی نیز بین این ارزشها نمی بینند.<sup>۲</sup> نتایج تحقیقات دیگر در این زمینه گویای این مطلب است که برخی از مطالعات مربوط به تضاد دو نسل به عواملی از قبیل ساختار خانواده، روش تربیت فرزند، نظریات والدین در مورد آزادی فردی و یا نحوه نظارت بر فرزندان، کم بها داده اند و در نتیجه بین نوجوانان مهاجر و غیرمهاجر تفاوت چندانی نمی بینند و اصولاً نوجوانی را دورانی پر از تضاد روحی و جسمی می دانند که این تضاد در رابطه با خانواده نوجوان نیز منعکس می شود.<sup>۳</sup>

### هدف و روش مطالعه

این مقاله تأثیر قومیت را بر رابطه نوجوانان و والدین در بین جامعه مهاجر ایرانی در کانادا بررسی می کند.<sup>۴</sup> اهداف عمده این تحقیق عبارت بود از:

۱- نشان دادن شباهتها و تفاوتهای تضاد بین دو نسل در میان خانواده های مهاجر (ایرانی) و غیرمهاجر.

۲- پیشنهاد راه حلهایی که تأکید بر بهبود ارتباط بین نوجوانان و پدر و مادرها داشته باشد و به رشد روانی و اجتماعی نوجوانان کمک کند.

۳- فراهم آوردن رهنمودی برای خانواده های ایرانی در برخورد با تضاد بین دو

۴

N. A. Nguyen, "Living between two cultures: Treating first generation Asian Americans," in C.A. Vargus and J.D. Koss-Chioini (eds.), *Working with Cultures* (San Francisco: Jossey Bass, 1992), and S.A. Yelaja and B. O'Neill, "Introduction," *Proceedings of the Settlement and Integration of New Immigrants to Canada Conference* (Waterloo, Ontario: Faculty of Social Work and Centre For Social Welfare Studies, Wilfred Laurier University, 1990).

H. Bee *Lifespan Development* (New York: Harper Collins, 1994). ۵

۶ داده های این تحقیق از مطالعه ای در بین جامعه ایرانی مقیم یکی از شهرهای بزرگ کانادا گردآوری شده است. به منظور حفظ حریت شرکت کنندگان در این تحقیق نام شهر مشخص حذف شده است.

همچنین نتایج این تحقیق در کنفرانس سراسری کانادا در مورد «کودکان کانادا، آینده کانادا» به شکل سمیناری ارائه داده شد. عنوان این سمینار بدین قرار بود:

"Ethnicity, Youth and Family Conflict," Ottawa, Canada, November 21-27, 1996.

یکی از مادران شرکت کننده در این تحقیق در این سمینار هم شرکت کرد و تجربیات خود را از شرکت در این تحقیق با شرکت کنندگان سمینار در میان گذاشت.

نسل به عنوان بخشی طبیعی از رشد و تحول خانواده.

در این مطالعه «نوجوان» به فردی گفته می شود که در سنین جوانی است، یعنی نه کودک محسوب می شود و نه بزرگسال و در تلاش یافتن هویتی مستقل و خارج از چارچوب خانواده است.<sup>۷</sup>

این مطالعه پاسخی بود به نیاز جامعه ایرانی کانادا و مخصوصاً مادران که در رابطه با نوجوانان دچار مشکلاتی بودند. به اعتقاد آنان فرزندانشان میراث و مظاهر فرهنگی آنان را مورد تردید قرار داده و یا آنها را رد می کنند. پس از چندین جلسه گفت و شنود با عده ای از والدین، به یاری یکی از همکاران سمینار سه روزه ای برای برخورد با این مسئله تشکیل دادیم.<sup>۸</sup> این سمینارها بر اساس روش تحقیق «مشارکت در عمل» (Participatory Action Research) برنامه ریزی شد. این روش تحقیق با استفاده از تجربه زنده شرکت کنندگان امکان دستیابی به راه حل را برای جمع مهیا می سازد و موجب می شود که شرکت کنندگان خود مشکلاتشان را دریافته و به تجزیه و تحلیل آن بپردازند و بالاخره این امکان را فراهم می کند تا افراد به صورت جمعی مسئولیت حل مشکل را به عهده بگیرند.<sup>۹</sup>

در مجموع بیست و پنج نفر در این سمینارها شرکت کردند. از آنها خواسته شد که پرسشنامه مختصری نیز پر کنند. لازم به یادآوری است که به منظور ایجاد ارتباط بیشتر بین شرکت کنندگان، سمینار والدین به زبان فارسی، سمینار نوجوانان به دو زبان رسمی کانادا یعنی انگلیسی و فرانسو و سمینار همگانی به هر سه زبان اجرا شد. نخستین سمینار یکروزه با شرکت والدین تشکیل شد و روز بعد سمینار دوم تنها با شرکت نوجوانان انجام پذیرفت. از تمامی برنامه این سمینارها ویدئو تهیه شد و خلاصه آن در سمینار سوم که با شرکت مشترک والدین و نوجوانان برگزار شد به نمایش گذاشته شد.

گردهمایی والدین با بحثی در مورد تفصیلات روحی و جسمی نوجوانان آغاز

۷

L. Nielsen, *Adolescence: A Contemporary View* (2nd edition, Fort Worth, Texas: Harcourt Brace, Jovanovich, 1991).

۸ Dr. Varda Mann-Feder متخصص روانشناسی نوجوانان و مشاور خانواده در این تحقیق سهم به سزایی داشت و از او سپاسگزارم.

۹

Patricia Maguire, *Doing Participatory Research: A Feminist Approach* (Amherst, MA: The Centre For International Education, School of Education, University of Massachusetts, 1987).

شد. دکتر مان - فلر (Mann-Feder) در این جلسه توضیح داد که بیشترین تفاوت‌های فردی بین انسانها را می‌توان در دوران نوجوانی مشاهده کرد. رشد دوران نوجوانی در سه زمینه جسمانی، عقلانی و روانی صورت می‌گیرد. رشد جسمانی یا بلوغ در شکل ظاهری بدن تأثیر گذاشته و در نتیجه توجه بیش از حد به خود و احساس ناامنی را در نوجوان تشدید می‌کند. تحولات فکری و عقلانی در نوجوانان به شکل تغییرات فکری (پرداختن بیشتر به افکار تجربیدی تا ملموس) دیده می‌شود. نوجوانان علاقه شدیدی نسبت به افکار خویش پیدا می‌کنند، احساس منحصر به فرد بودن می‌کنند، علاقه مندند که ارزشها و طرز تفکر والدین خود را مورد سؤال قرار دهند. در واقع تحولات روانی آنها پاسخی است به تحولات جسمانی و فکریشان. نوجوانان در پی یافتن «خویش» هستند و سعی می‌کنند «هویت» خود را در خارج از محیط خانواده بیابند. به همین جهت سلطه والدین را زیر سؤال برده و ارتباط با دوستان را بر معاشرت با والدین ترجیح می‌دهند. تمام اینها نشانه‌هایی از رشد و رفتار فردی بالغ و مستقل از خانواده است.

به دنبال این مقدمه، والدین در گروههای چند نفره انتظارات خود را از نوجوانان به بحث و تبادل نظر گذاشته و مشکلات خود را با نوجوانان در سه قسمت مطرح کردند: مدرسه و نظام آموزشی، تفاوت‌های فرهنگی و ارتباط زبانی و عاطفی. در نشست با نوجوانان، آنان نیز مسائل و خواسته‌های خود را از والدین از طریق «نقش‌پردازی» (role playing) و اجرای نمایش مطرح کردند. شرکت فعالانه و پر انرژی نوجوانان در این سمینار حاکی از شناخت آنان از مسئله و علاقه به برخوردی سازنده با آن بود. در گفت و شنودی که به دنبال اجرای نمایشهای کوتاه داشتیم، نوجوانان مشکلات خود را با والدین در نوع ارتباط زبانی و عاطفی و غیر دموکراتیک بودن رفتار و خواسته‌های پدر و مادر خلاصه کردند.

سمینار سوم به گردهمایی نوجوانان و والدین اختصاص یافت. هدف این نشست مرور بر کارهای انجام شده در هر گروه و جمع‌بندی و رسیدن به راه حلی مشترک بود. این جلسه با نشان دادن خلاصه ویدیویی نشست والدین و نوجوانان شروع شد. سپس والدین و نوجوانان در گردهماییهای جدا از یکدیگر آموخته‌ها و خواسته‌های خود را به بحث و تبادل نظر گذاشتند و پس از مدتی نتیجه مذاکرات هر گروه مورد بحث و گفت و شنود قرار گرفت.

## نتایج پرسشنامه

هدف از به کارگیری پرسشنامه یافتن ارتباط بین عواملی از قبیل سن، جنسیت، موقعیت اجتماعی، مدت مهاجرت و غیره با توجه به شدت و ضعف اختلاف بین دو نسل و میزان تضاد بین دو فرهنگ بود. پرسشنامه که به سه زبان فارسی، انگلیسی و فرانسه تهیه شده بود سه قسمت داشت. قسمت اول شامل اطلاعات فردی بود از قبیل سن، جنسیت، محل تولد، موقعیت مهاجرت در کانادا، مدت اقامت در کانادا، میزان تحصیلات، شغل و ساختار خانواده. قسمت دوم سعی در ریشه یابی اختلاف بین نوجوانان و پدر و مادر داشت. برای نیل به این منظور، سؤالاتی در موارد زیر مطرح شده بود: مدرسه، نوع لباس، انجام کارهای خانه، دوستان، مقررات مربوط به رفت و آمد به خانه، نوشیدن مشروبات الکلی، داشتن دوست دختر یا پسر، رانندگی، نظریات سیاسی، ارزشهای فرهنگی، مذهب، شرکت در مراسم و برنامه های سنتی. قسمت سوم شامل سؤالات باز (open-ended) بود تا شرکت کنندگان بتوانند در مورد نوع تضادها توضیحات جامعتری بدهند. در مجموع، بیست و پنج نفر در این مطالعه شرکت کردند. ده مادر، چهار پدر، و یازده نوجوان که سنشان بین ۱۱ تا ۱۸ سال بود. این گروه شامل سه پسر و هشت دختر بود.

والدین: همان طور که قبلاً اشاره شد مادران بیشترین استقبال را از سمینار کردند. از چهارده نفر شرکت کننده بزرگسال، ده نفر مادر بودند. میانگین سنی مادران چهل و پدران چهل و هفت سال بود. از نظر تحصیلی اکثریت والدین تحصیلات دانشگاهی داشته و به مشاغلی از قبیل مددکاری اجتماعی، پرستاری، استادی دانشگاه، آموزگاری، کارمندی دولت، مشاغل فنی، متخصصی بیهوشی اشتغال داشتند و با دانشجو بودند. میانگین سالهای اقامت این خانواده ها در کانادا هفت سال بود.

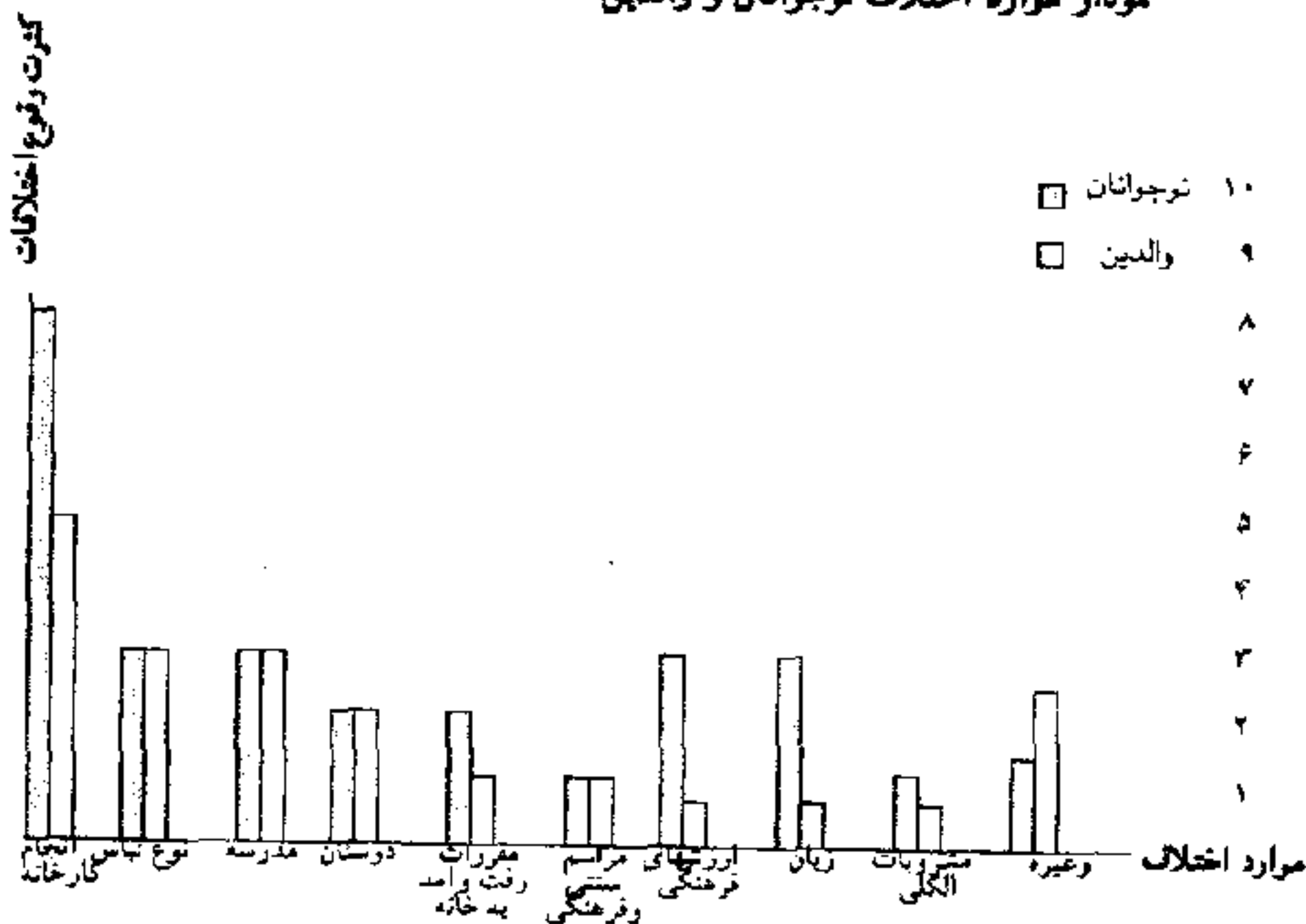
والدین به ترتیب انجام کارهای خانه، مدرسه و انجام تکالیف درسی، نوع لباس، دوستان، استفاده از تلویزیون، مقررات رفت و بازگشت به خانه و عدم مسئولیت را از موارد اصلی اختلاف بین خود و نوجوانان می دانستند.

نوجوانان: این گروه شامل یازده نفر بود، سه پسر و هشت دختر. میانگین سن آنها چهارده سال بود و از یازده نفر، شش نفر در کانادا به دنیا آمده بودند. نوجوانان به ترتیب انجام کارهای خانه، نوع پوشاک، داشتن دوست دختر و پسر، انجام تکالیف

درسی، ارزشهای فرهنگی، انتخاب دوستان، مقررات رفت و بازگشت به خانه، مسئله مالی (پول)، شرکت در مراسم سنتی و فرهنگی و نوشیدن مشروبات الکلی را از موارد اصلی برخورد بین خود و والدین می دانستند. جالب توجه است که نوجوانان مسئله «پول» را که در پرسشنامه پیش بینی شده بود خود به فهرست سؤالات پرسشنامه اضافه کرده بودند.

نمودار زیر میزان اختلاف بین نوجوانان و والدین را نشان می دهد. چنانکه مشاهده می شود نوجوانان و والدین بر سر موارد اختلاف توافق نظر دارند. به عنوان مثال هر دو گروه معتقدند که انجام کارهای خانه دلیل اختلاف آنهاست. سپس نوع لباس، مدرسه و مسائل مربوط به انجام تکالیف درسی از دلایل اختلاف شمرده می شود. در مورد دوستان و مقررات رفت و بازگشت به خانه و اهمیت شرکت در مراسم سنتی هر دو گروه توافق کامل دارند. نکته جالب توجه این است که از دید نوجوانان، اختلاف آنها با والدین بیشتر بر سر ارزشهای فرهنگی، زبان و نوشیدن مشروبات الکلی است. برخلاف تصور اولیه والدین که ارزشهای فرهنگی منشأ اصلی تضاد است، آنها در پاسخ به این پرسشنامه مسائل دیگری را مطرح کرده اند که قابل بحث و تأمل است.

نمودار موارد اختلاف نوجوانان و والدین



## نتیجه گیری از تحقیق

والدین تضاد فرهنگی به معنی رو در رویی ارزشهای فرهنگی ایرانی با ارزشهای فرهنگی جامعه کانادا را سدی در برقراری ارتباط بین خود و نوجوانان می دیدند. بررسی دقیق پرسشنامه و تجزیه و تحلیل گفت و شنودهای مطرح شده در سمینارها به وضوح نشان می دهد که برخلاف تصور والدین، نوجوانان بسیاری از ارزشهای فرهنگی خانواده را عمیقاً پذیرفته اند و حتی بخشی از رفتار ناخودآگاه آنها شده است. همکار کانادایی من دکتر مان - فدر در این رابطه به نکته بسیار جالبی توجه کرده بود. او می گفت:

وقتی من تنها با دختران نوجوان هستم آنها با من بسیار غیر رسمی هستند. به راحتی از بکارت، روابط جنسی، دوست پسر و غیره حرف می زنند. هرگاه تو (شهرزاد) به جمع ما می پیوندی، روابط رسمی می شود. دختران روی صندلی صاف می نشینند، سطح بحث جدی تر می شود و صحبت از خود (self) تبدیل به مسائل تجربیدی (abstract) می گردد.

نوجوانان من را «نایند» فرهنگ ایرانی می دیدند، «از خود آنها بودم». بنابراین در برخوردشان با من رعایت ادب، احترام و اطاعت از بزرگسالان و «اتوریته» را کاملاً نشان می دادند، آن هم علیرغم سعی من در شکستن این سلسله مراتب قدرت. در حالی که در برخوردشان با همکار کاناداییم رعایت سلسله مراتب قدرت کمتر به چشم می خورد. نوجوانان با او بسیار راحت تر و خودمانی تر بودند. دکتر مان - فدر «نایند» فرهنگ کانادایی بود که در آن سلسله مراتب قدرت رسمیت کمتری دارد و در این نوع طبقه بندی، «بزرگی» و «کوچکی» فئودالی در آن جایی ندارد. آنها در زندگی روزمره شان، از کلاس درس گرفته تا محل کار و غیره با این نوع رفتار اجتماعی روبرو هستند و بنابراین بخشی از ارزش فرهنگی نوجوانان می شود. مشاهده دیگر ما در مورد پذیرفتن ارزشهای فرهنگی - خانوادگی است که در رابطه بین خواهر و برادر متبلور بود. در دو مورد که در گروه نوجوانان خواهر و برادر با هم شرکت داشتند، برادر نقش پدر (مردسالاری) را بازی می کرد؛ از جمله رفتار سلطه گر او، نظیر قطع کردن صحبت، تصحیح کردن گفتار، دستور دادن و حتی تهدید کردن خواهر را می توان برشمرد.

نوجوانان از احترام به بزرگسالان و اهمیت شرکت در مراسم سنتی از قبیل جشن

نوروز به عنوان نمونه های مثبت و بارز فرهنگ «کانادایی-ایرانی» خود صحبت می کردند. بنابراین جدایی فرهنگی بین دو نسل خیلی کمتر از آن بود که والدین فکر می کردند.<sup>۱۰</sup> تضاد اصلی نه در رد کل ارزشهای فرهنگی است بلکه در رد پاره ای از این ارزشهاست. برای مثال نوجوانی از رسم «تعارف» انتقاد می کرد. او در این عادت فرهنگی از یکسو نوعی تظاهر، دروغگویی و دورویی می دید و از سوی دیگر عدم احترام به علائق و خواستهای فردی. وی درباره این نوع تظاهرات چنین می گفت:

پدر و مادرم برای اینکه جلوی خنایم و آقای فلان پز بدهند من را به مدرسه فارسی می فرستند. به من می گویند هر وقت فلان کس را دیدی فارسی حرف بزن. نمی دانم آیا من فارسی را برای خودم و برای آشنایی با فرهنگ ایرانی یاد می گیرم یا اینکه برای مامان و بابام؟

نوجوانان مهاجر ایرانی با گزینش، رده بندی و در محك آزمایش قرار دادن این ارزشهای فرهنگی در زندگی روزمره خود والدین خویش را به مبارزه می طلبند. به عبارت دیگر، نوجوانان با انتقاد از گفتار و رفتار بزرگسالان از آنها می خواهند که با ارزشهای سنتی و شخصی خود برخوردی منتقدانه داشته باشند. فرهنگ ایرانی بری از خصلتهایی چون نژادپرستی، زن ستیزی، و ملی گرایی نیست. چون میراث ماست بدین معنی نیست که بی کم و کاست باید به نسل دیگر منتقل گردد. این میراث گرایی از یکسو مانع پیوستن نوجوان به جامعه جدید می شود و از سوی دیگر مانع از دگرگونی فکری و اجتماعی خود والدین می گردد. در این زمینه نقل گفته يك پسر یازده ساله ایرانی در سوئد شاهدهی است بر این مدعی:<sup>۱۱</sup>

خانم، من همان روزی که به دنیا آمدم اومدم سوئد. یعنی من اصلاً ایران نبودم ولی پدر و مادرم به من درس ففارسی می دهند... من نمی دونم ایران چه جوریه؟ توی اخبار به چیزهایی می بینم که دلم می خواد صبح مدرسه نرم چون از بچه ها خجالت می کشم بگم ایرانی هستم. مادرم می گه تو باید افتخار کنی

۱۰. در تحقیقاتی که Dr. Patricia Higgins در مورد نوجوانان ایرانی مهاجر کالیفرنیا کرده است دقیقاً به همین نتیجه گیری رسیده. نگاه کنید به مقاله او تحت عنوان:

"Adolescence in Iranian Immigrant Families," Presented at Centre for Iranian Research and Analysis Annual Meeting, 1995.

۱۱. اسدی، با بچه های تبعید، صص ۲۷-۲۸.



که پنجاه ملیون نفر تو دنیا فارسی حرف می زنن. اینا زیونشون رو انور مرز که بری هیچکس نمی فهمد. من فکر می کنم سوئدی هستم اما مامانم می گه تو ایرانی هستی. خانم، من که ایران را ندیدم چرا ایرانی هستم؟... بابام به برادرش که عمو کوچیکه ی منه می گه سوئدیها خسیس هستند اما ایرانیها دست و دل بازن. خانم، من سوئدیها را دوست دارم دلم نمی خواهد بابام بهشون حرف بد بزنه.

این احساس برتری ملی خود یکی از مظاهر عقب ماندگی فرهنگی است. تضاد بین دو نسل بر سر برتری فرهنگها نیست، بلکه در مورد ارزشهای اجتماعی از قبیل آزادی فردی، نابرابری بین زن و مرد، آزادی جنسی و آزادی بیان و افکار است. نوجوانان در زندگی اجتماعی خود از مدرسه گرفته تا محیط کار، از تبلیغات سیاسی گرفته تا تبلیغات تجارتي رسانه های گروهی و در میان همسن و سالان خود، به رسمیت شناختن حق و حقوق فرد و احترام گذاشتن به آن را می آموزند. آنها انتظار دارند این آموزش اجتماعی در سطح خانواده نیز تجلی یابد.

در ساختار خانوادگی که عمدتاً پدر در رأس آن قرار دارد، تصمیم گیریهای اساسی خانواده بدون مشورت و یا در نظر گرفتن نیازهای سایر افراد خانواده صورت می گیرد و اشتراك فكر و عمل در خانواده وجود ندارد. این اعمال قدرت پدر سالارانه تضادی عمده بین خواست فرد (نوجوان) و خانواده ایجاد می کند. هرگاه بر این زنجیره ناهماهنگیها مسئله جنسیت را هم اضافه کنیم این تضاد حادتر می شود. دختر نوجوانی می گفت:

پدر و مادر من از اینکه برادرم دوست دختر دارد خوشحال هستند. راجع به او با همه حرف می زنند، اما اگر من بخوام با همکلاسیهایم گروهی بیرون برویم، یعنی هم دختر و هم پسر، به من می گویند که برادر کوچکترم را هم با خود ببرم. من خیلی از این کار خجالت می کشم و در نتیجه با دوستانم بیرون نمی روم.

از همین روست که در این تحقیق دختران بیش از پسران با والدین اختلاف داشتند، چون فرزند دختر ارزشهای سنتی - مذهبی خانواده را نظیر فقدان آزادی و برابری جنسی مورد سؤال قرار می دهد. اکثر تحقیقات در مورد خانواده مهاجرین مسئله دوست پسر داشتن، انتخاب آزاد همسر و آزادی جنسی را به عنوان یکی از



عمده ترین تضاد بین دو نسل و دو فرهنگ مطرح می کنند.<sup>۱۱</sup>

علیرغم رشد فکری سیاسی و اجتماعی که در میان والدین شرکت کننده در این تحقیق مشاهده می شد، در بیان خواستها و توقعاتشان از نوجوانان نوعی تمجید، آرمان خواهی و سلطه جویی به چشم می خورد. برخلاف آنها، نوجوانان خواستها و توقعاتشان را بسیار صریح و واقع بینانه مطرح می کردند. نوجوانی می گفت: «مادر من فکر می کند که من کانادایی شده ام که کوکوسبزی برای نهار به مدرسه می برم. او نیست که تحقیر و مسخره هم کلاسهای منو وقت نهار در مدرسه ببیند.»

این گونه تفاوتها تضاد بین دو نسل و دو فرهنگ نیست، بلکه نمایانگر عدم ارتباط والدین با واقعیتهای روزمره زندگی فرزندان نوجوان است. بسیاری از این واقعیتها، از جمله نژادپرستی، بسیار خشن و دردناک است. نوجوان مهاجر و سایر اقلیتهای نژادی از قبیل سیاهان و مردم بومی کانادا آماج حمله نژادپرستانه هستند. نژادپرستی و تبعیض نژادی الزاماً خود را به وضوح و روشنی عیان نمی کند و نشانه های آن را می توان در همین نمونه های روزمره از قبیل مسخره کردن و توهین به نوع غذا یافت. نوجوانی که سیر طبیعی رشد روحی خود را طی می کند و طبیعتاً در پی یافتن «خویش» است و سعی می کند «هویت» خود را در خارج از خانواده بیابد چگونه می تواند با این تضادها یعنی دست ردی که جامعه بر سینه اش می زند (توازا می نیستی) و دست ردی که خانواده به او می زند (تو غربی هستی) مقابله کند. عدم ارتباط فکری و عاطفی بین والدین و نوجوانان به اتزوا و از خود بیگانگی آنها منجر می شود که در نهایت عواقبی چون خشونت، فقدان اعتماد به نفس و اتکا به خود را به دنبال دارد و نوجوانان را به جذب بی پایه ترین مظاهر فرهنگی غرب از جمله مصرف گرایی می کشاند. گرایشهای بی پایه ملی گرا گاهی باعث به وجود آمدن نوعی شوینسم ملی و نژادپرستانه در بین نوجوانان مهاجر می شود که متأسفانه هم اکنون خود به معضلی اجتماعی و آموزشی در کانادا تبدیل شده است. پیدایش گروههای «گانگستری» و تخریبی در میان جوانان مهاجر با فرهنگ و ملیت مشترک نمونه بارز این معضل است.

۱۲. برای مثال نگاه کنید به مقاله زیر:

Maria Pallotta-Chiarolli and Zlatko Skrbis, "Authority, compliance and rebellion in second generation cultural minorities." *The Australian and New Zealand Journal of Sociology*, Vol. 30, No. 3 (November 1994), pp. 256-270.

همچنین:

Hammed Shahidian, "Iranian exiles and sexual politics: Issues of gender relations and identity." *Journal of Refugee Studies*, 9 (1996): 1: pp.43-72.

یکی دیگر از نتایج این تحقیق، یافتن ارتباط مستقیم بین دوران (cycle) طبیعی زندگی خانوادگی از یکسو و مراحل تطبیق زندگی مهاجر با فرهنگ و جامعه میزبان از سوی دیگر است.<sup>۱۳</sup> منظور از دوران طبیعی رشد زندگی خانوادگی، مراحل نوزادی، کودکی و نوجوانی است و سیکل مهاجرت شامل مرحله تصمیم گیری در مورد مهاجرت، مهاجرت و تطبیق زندگی با جامعه جدید و تلاش در یافتن «هویت» تازه می شود. به عبارت دیگر مرحله کودکی مانند مرحله تصمیم گیری و انجام مهاجرت است که شادمانیها، دل نگرانیها، انتقادات، پیش بینیها و ابهامات را به همراه دارد و مرحله تطبیق زندگی با جامعه جدید همانند دوران نوجوانی توأم با یادگیریهای نوین، کنجکاوی، مبارزه طلبی، موفقیت و شکست است. والدین و نوجوانان تقریباً همزمان به مرحله سردرگمی «هویت» می رسند. گروه مورد مطالعه ما به طور متوسط هفت سال در کانادا اقامت داشتند و میانگین سن نوجوانان چهارده سال بود. سلوزکی (Sluzki) می گوید حداقل بین هفت سال تا ده سال طول می کشد تا خانواده مهاجر مراحل اولیه مهاجرت را طی کند و فرصتی یابد تا به خود آمده، در پی یافتن هویت جدید باشد. بنابراین نه تنها نوجوانان ما در تلاشی بی امان برای یافتن «خویش» هستند بلکه والدین نیز ناآگاهانه به دنبال هویتی تازه اند. تفاوت بین این دو جستجو در این است که نوجوان خویشتن خویش را در خارج از چارچوب خانواده و مستقل از آن جستجو می کند در حالی که والدین در درون خانواده و بعضاً در وطن ترك شده به دنبال هویت خویش هستند. این دو رهیابی، یکی بیرون گرا و دیگری درون گرا، عامل اصلی تضاد است.

یکی دیگر از عوامل بازدارنده ارتباط سالم فکری و عاطفی بین والدین و نوجوانان عدم آشنایی کافی والدین با زبان جامعه جدید است. در مطالعه ما نوجوانان در ابراز احساسات خود و مخصوصاً بحث در مورد مسائل حساسی از قبیل نژادپرستی، جنسیت و ساختار پدر سالارانه خانواده کاملاً متکی به زبان انگلیسی و فرانسه بودند و بارها این نکته را متذکر شدند که سدی زبانی بین آنان و پدر و مادرهایشان وجود دارد. این پیامی جدی است به خانواده مهاجر: برای شناخت و ارتباط سالم داشتن با فرزندانمان باید با دنیای فرهنگی آنها از زبان گرفته تا موسیقی، فیلم، مد، نظام آموزشی و غیره آشنا شد. آموختن این عناصر فرهنگی، والدین را مجهز به دانشی می کند که هم برای پیشرفت فکری شخصی و هم برای یاری به فرزندان سودمند است.

۱۳. برای توضیح این مشاهده از مدل پیشنهادی سلوزکی (Sluzki) در مقاله زیر استفاده کرده ام:

C. Sluzki, "Migration and family conflict," *Family Process*, Vol. 18, No. 4 (1979), pp. 379-390.